

سرباز خاموش

مردی در پشت جہاد افغانستان

نویسنده: دکتر وال یوسف
ترجمہ: محمد رحیم رفعت
تدوین: محمد قاسم آسمانی

سرباز خاموش

مردی در پشت جهاد افغانستان

شناسنامه کتاب:

عنوان: سرباز خاموش، مردی پشت جهاد افغانستان

نویسنده: دگروال محمد یوسف مسؤل بیروی افغان در آی اس آی

مترجم: محمد رحیم رفعت

تدوین و دیجیتال سازی: محمد قاسم آسمایی

پخش: انتشارات راه پرچم ۲۰۱۹

فهرست

الف	درباره مترجم و ترجمه کتاب
د	زندگی نامه محمد رحیم رفعت
۱	درباره نویسنده
۳	معرفی
۸	آن مرد
۱۶	طراح جهاد
۲۰	استراتژی
۲۵	اختر و مجاهدین
۳۲	جهاد
۴۵	پیروزی
۴۸	شکست
۵۴	مرگ اختر و یتیم شدن رهبران تنظیمی
۵۶	پیام جمعیت اسلامی
۵۸	پیام حزب اسلامی
۶۱	پیام محاذ ملی گیلانی
۶۵	کارتون‌های از قلم عتیق شاهد

در باره مترجم و ترجمه کتاب

کتاب سرباز خاموش (Silent Soldier) بعد از نشر نخستین آن به زبان انگلیسی، توسط زنده یاد رحیم رفعت ترجمه شده بود و بنابر علل نامعلوم از چاپ بازماند. متن ترجمه شده در فراز و نشیب‌های متعدد مهاجرت، توسط محترم وحیدمردان حفظ و نگهداری گردید و در این اواخر غرض نشر در اختیارم قرار داده شد. با سپاس فراوان از محترم مردان، باز نشر و پخش این کتاب ادای احترام است به رحیم رفعت و کارماندگار او در عرصه روشنگری.

ضرورت به یادآوری است که اولین نطفه شرارت زمانی بسته شد که گروه چهل نفری عناصر وابسته به نهضت اسلامی، بعد از تلاش ناکام برای غصب قدرت دولتی در اوایل سال ۱۹۷۵ از افغانستان فرار و به دامن آی اس آی پناه بردند.

این گروه چهل نفری از جمله برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، محمدیونس خالص و شماری دیگر مورد استقبال مقامات پاکستانی (اداره اطلاعاتی آن) قرار گرفتند و تحت رهبری نصیرالله بابر در یک پایگاه نظامی ارتش پاکستان آموزش نظامی دیدند و بعد از مدتی غرض انجام فعالیت‌های تخریبی به افغانستان اعزام و در اخیر ماه سرطان ۱۳۵۴ عملیات تخریبی را در چندین ولایات افغانستان (کنر، لغمان، پنجشیر، بدخشان پکتیا..) سازماندهی کردند که این بغاوت به همکاری مردم به شکست انجامید و شورشیان دوباره به آغوش آی اس آی مراجعت کردند.

کتاب حاضر و تلک خرس که توسط دگروال یوسف مسؤل "شعبه افغانستان" در آی اس آی (*)، نوشته شده است؛ در حقیقت کتاب‌های هستند که نتنها وابستگی‌های تنظیم‌های جهادی را به آی اس آی به اثبات می‌رساند؛ بلکه به تفصیل بیان میدارد که جهاد کذابی که زیر عنوان آزادی افغانستان آغاز و ادامه یافت، طرح و پروژه آی اس آی بوده و در جهت

منافع ستراتیژیک آن کشور عمل شده و در این جمله اسراری بیشماری نهان شده است: «جنرال اختر طراح جهاد افغان‌ها بود. او بود که از اشتراک قوای پاکستانی در جهاد طرفداری کرد. او بود که ستراتیژی عمومی جهاد را طرح کرد...»

با اضافه، در هر دو کتاب ذکر شده اگر از یک طرف تلاش شده است تا دو چهره حامی جهاد و جنایت را در افغانستان اشخاص دارنده اراده مستقل و خدمتگار جهان اسلام معرفی نماید؛ اما در لابلای سطور کتاب بتدریج ثابت میسازد که ضیاء و اختر بنوبه خویش دو مهره پاکستانی بودند که در عمل برای منافع ستراتیژیک امریکا کار میکردند و عملاً وسیله در دست آنها بودند و با ختم وظیفه شان همانند جنس مصرفی، طی یک عملیات خاص از صحنه کنار زده شدند.

دگروال یوسف برای ابراز ارادت به ولی نعمت خویش ضمن قهرمان سازی او، خصوصیات و صفات منفی او را نیز غیرآگاهانه برجسته میسازد و اختر را شخص جبون و مطیع محض برای آمران و خشن و بی رحم در مقابل زیر دستان میداند: «وی یک جنرال خشن - سرد و سختگیر بود و متیقن بود که درست را از غلط تمیز میدهد... در روابطش با مقامات نمونه ای بود از اطاعت و وفاداری، اما برخوردش با مادونان بسا اوقات سخت گیرانه بود»

از آنجای که این کتاب بار نخست با نثر زیبا توسط زنده یاد رحیم رفعت ترجمه شده است و در مورد شخصیت و توانایی های ادبی وی کمتر مطلبی در وسایل ارتباط جمعی نشر شده است، از دوست عزیزم احمدشاه راستا تقاضا شد تا یادنامه کوتاهی در مورد موصوف بنویسد که از یک طرف معرف زندگی او باشد و از جانب دیگر ادای دین در مقابل یکی از خادمان وطن. خوشبختانه این تقاضا برآورده شد و سر آغاز کتاب به یادنامه زنده یاد رحیم رفعت مزین گردید.

همچنان در بخش پایانی کتاب برای شناخت بیشتر از ماهیت پاکستانی به اصطلاح جهاد و سران تنظیم های پیشاوری پیام‌های آنها مناسبت مرگ مشکوک این دو جنرال پاکستانی بنشر رسیده است. تاریخ و مردم

افغانستان نقش جنایتکارانه و خونین این جنرالان پاکستانی را هرگز فراموش نمیکنند آنها همواره تأکید میکردند که "کابل باید بسوزد".

برای مستندساختن بیشتر و بهتر وابستگی تنظیم‌های جهادی به پاکستان، شماری از عکس‌های نویسنده کتاب با سران تنظیم‌های جهادی در اخیر کتاب آورده شده است.

همچنان شماری از کارتون‌های عتیق شاهد کارتون‌نویست شهپر وطن که همیشه با قلم خویش پرده از مداخلات و جنایات پاکستان و اداره اطلاعات آن کشور در امور وطن ما برداشته است در ادامه کتاب پیوست گردیده است.

قابل یادآوری است که نویسنده کتاب، بنابر ملحوظات امنیتی و احساس خطر از جانب تنظیم‌های جهادی، مجبور به ترک پاکستان و در کدام کشوری غربی پناه‌گزین شده است.

قاسم آسمایی

*.آی.اس.آی: Inter Services Intelligence (ISI) یا اداره اطلاعات داخلی پاکستان بعد از ایجاد پاکستان در سال ۱۹۴۸ به ابتکار تورن جنرال انگلیسی (R.Cawthom) که در آن زمان قوماندانی قوای زمینی اردوی پاکستان را بر عهده داشت ایجاد گردید. این اداره با صلاحیت‌ترین و مقتدرترین اداره از جمله ادارات اطلاعاتی سه‌گانه پاکستان است. این قدرت و مصونیت زمینه سوءاستفاده‌های متعددی را برای مسئولان این اداره نیز فراهم کرده و در روی کار آوردن و برکناری حکومت‌های سه‌دهه اخیر پاکستان دست‌های پشت پرده آن سازمان دخیل است. کارمندان نظامی و غیرنظامی داخل تشکیل آن در حدود ۲۵۰۰۰ - ۳۰۰۰۰ تخمین میگردد. سهمگیری فعال آن در جنگ بر علیه افغانستان سبب رشد وسیع آن شده و از پشتیبانی و کمک‌های همه‌جانبه (سی.آی.ای) برخوردار شد.

آنطور که در این کتاب آمده است، در داخل پاکستان و حتی قوای مسلح آن نظر خوبی نسبت به آن سازمان وجود ندارد و آنرا دولت در درون دولت میدانند. (آی.اس.آی) روابط نزدیک با (CIA) امریکا، (۶MI) انگلستان و (MOSSAD) اسرائیل دارد.

گوشه یی از زندگینامه ی شادروان رحیم رفعت

اینک پیرامون زندگینامه ی مردی مینویسم که در پاره های زندگی اش رنگ های گوناگون سیاست، نامه نگاری، فرهنگ، سجایای عالی انسانی و وطن دوستی نشر است. طنز، نیشخند و نوشخند، بخشی از ریالیزم زندگی روتینش بود.



رحیم رفعت مرد
آزاده، صمیمی، بی
ترس، رُک و راست و
بی پیرایه بود.

زندگی نامه ی
پرماجرا، سرشار از

رمز و رازهای بزرگ معنوی اش، می باید رهگشای راه بسیاری از آزاد مردان و روشنگرانی شود که راه سیاست، نامه نگاری و خدمت به انسان را پیشه کرده اند.

خرسندم که این زندگینامه در پیشاپیش یک اثر با اعتباری از برگردان های رفعت نگاشته میشود که جای رحیم رفعت با امانت داری و مهارت در فن برگردان یا ترجمه از همه همردیفان درین عرصه بالاست.

محمد رحیم رفعت، در یک خانواده ی روشنگر و آموزش دیده در کوتاه سنگی کابل، زاده شد.

بنابر گفته ی خانمش، پلوشه عالمی رفعت، «اگر او هم اکنون زنده بود، شاید به هفتاد و سه بهار زندگی پا گذاشته بود. رحیم رفعت به سال ۱۳۲۴ خورشیدی برابر با ۱۹۴۶ عیسوی در شهر کابل زاده شد.

دور آموزش های نخستین اش را در لیسه استقلال به پایان رساند، سال ۱۹۶۰ شامل لیسه غازی و سال ۱۹۶۶ فارغ شد. سال ۱۹۶۷ شامل دانشکده ی زراعت دانشگاه کابل شد و به سال ۱۹۷۳ از آنجا فارغ گردید.

تابستان ۱۹۷۴ پس از ختم دوره‌ی نظام در تداوم کارش هنگام دانش آموزی با آژانس باختر، توظيف شد.»

او از جوانی توانایی در نوشتن، ادبیات و احاطه بر زبان انگلیسی داشت. بنابر استعداد و توانایی‌های بالایش همزمان با دوره آموزشگاهی با آژانس باختر وقت، همکار شد. سپس برای اینکه بیشتر زمینه‌های آموزش زبان انگلیسی برایش مهیا شود به دانشکده‌ی زراعت دانشگاه کابل شامل شد و همزمان با آژانس باختر به همکاری ادامه داد.

مادرش حلیمه رفعت از جمله بانوانی بود که در دور رنسانس شاه روشنگر کشور، امان الله، در شمار برخی از دختران جوان آن زمان برای آموزش در رشته‌ی پرستاری یا نرسنگ به ترکیه رفته بود. پسرانها او در همین بخش به خدمت پرداخت، سپس در مدیریت عمومی «د میرمنو تولنه» وقت ایفای وظیفه می‌کرد. پدرش، محمد هاشم رفعت مدیر سرک سازی در وزارت فواید عامه وقت بود.

جناب علی اسمعیل زاده میگوید:

«مادر رفعت در عرصه‌های بی شماری از دانش‌های زمان خویش از آگاهی‌های لازم بهره ور و در رده‌ی انبوه زنان محکوم تاریخ پیشتاز بود.»

رفعت برادرها و خواهر آموزش دیده به نام‌های داکتر محمد عظیم رفعت اکنون استاد در دانشگاه پزشکی فرانسه، فهیمه رفعت ماستر زبان انگلیسی و دوگانگی با رفعت و محمد حکیم رفعت داکتر تاریخ در آلمان؛ دارد.

میگویند این خانواده از بیات‌های استان غزنی اند.

رحیم رفعت دوبار ازدواج کرد که از نخستین ازدواج سه پسر و یک دختر به نام‌های احمد سلیم رفعت، احمد طارق رفعت، عتیق رفعت و دنیلا رفعت از خود به جا گذاشت.

بنابر گفته‌ی میر عنایت الله سادات:

«رفعت، غامض ترین مسایل سیاسی را با ارائه معلومات دقیق و استدلال روشن طوری توضیح میکرد که ضرورت به سوال مجدد نبود. در آنوقت کتب و آثاری که عطش جوانان را در عرصه مختلف علوم رفع کند، به زبان‌های دری و پشتو وجود نداشت. از همین جهت، رفعت بر اساس خواهش دوستان، چندین اثر فلسفی را از انگلیسی به دری برگرداند. علیرغم فراغت از پوهنئی زراعت، رفعت هنوز هم در بخش اخبار خارجی دباختر آژانس کار میکرد.»

جناب هادی ابوی چنین نوشتند:

«رحیم رفعت به سال ۱۳۵۴ در زمان جمهوری محمد داوود پس از یک مدت کوتاه کاری، برای آموزش بیشتر و بهتر زبان انگلیسی با استفاده از یک اسکالرشپ فولبرایت (بورس تحصیلی) برای یک و نیم سال به جزیره‌ی هاوایی ایالات متحده امریکا رفت. او درین جزیره‌ی رویایی، بیشتر به آشنایی با ادبیات و آثار زبان انگلیسی پرداخت.»

او سپس دو باره به کابل برگشت و به کار در آژانس دباختر کماکان ادامه داد.

پس از پیروزی نخستین جمهوری در افغانستان، ابراهیم عباسی رییس روزنامه‌ی انیس، به کمک رحیم رفعت دگرگونی‌های زیادی را در شکل و محتوای روزنامه وارد نمود. ژرف ترین نوشته‌های روزنامه‌های پراعتبار جهان را اجازه ترجمه و نشر داد. برای این که تازمترین رویدادهای جهان در روزنامه جای پیدا نماید و رقیبی در برابر آژانس باختر گردد، از رفعت خواست تا با استفاده از رادیوهای جهان که به زبان انگلیسی نشر می‌شدند، تازه ترین و مهم ترین خبرها و دیدگاه‌ها را ترجمه و به نشر برساند.

اسد کشتمند می‌نگارد:

«رفعت در عرصه رسانه‌های همه‌کاره بود؛ گرچه "پیشه" متباز وی ترجمانی بود. او در سفرها، روسای جمهور را همراهی میکرد و ترجمان رسمی آنها بود؛ در مسافرت‌های رسمی روسای جمهور با

"محمد داود"، "نورمحمد ترکی"، "ببرک کارمل" و "داکتر نجیب الله" هم‌رکاب سفرهای شان گشت. درکنار ترجمانی برای بلند پایگان، هیچ‌گامی از عشق اولی خود یعنی ژورنالیزم نبرید. "رفعت" شخصیتی چند بُعدی داشت و در مراحل مختلف، تغییرات شگفت‌انگیزی از شخصیت وی را شاهد بوده ایم.»

عوض حصارنایی مینویسد:

علاوه می‌کنم که «پاکستان تخته خیز امپریالیزم» هم برای اولین بار از زبان ایشان برآمده است.

رحیم رفعت پس از سال ۱۹۸۰ و سقوط رژیم خلقی امین، دوباره در ارگان‌های حزبی و دولتی جای ویژه‌ی خویش را یافت و رییس روزنامه‌ی «کابل نیوتایمز» شد. او پیوسته برای رادیو و تلویزیون، سخن روز و برای روزنامه‌ها سرمقاله‌ها مینوشت.

پسان‌ها به سال‌های هشتاد عیسایی با شعبه روابط بین‌المللی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، همکار محمود بریالی گردید. سپس زمانی چند مدیر شعبه اطلاعات و نشرات در وزارت خارجه بود.

می‌گویند، به سال ۱۹۹۰ همزمان با روزهای که رفعت در روزنامه کابل نیوتایمز کار میکرد، برای يك روز نامه دیگر بنام "نوی صبح" که صاحب امتیازش آقای قبول بود، می‌نوشت.

در هفت ثور ۱۳۷۱ برابر با ۲۷ اپریل ۱۹۹۲ قدرت از حزب وطن به مجاهدان که شورای نظار دیگر همه‌کاره بود، انتقال یافت. رفعت برای مدتی میان سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ با دولت ربانی و مسعود همکار شد. در همین زمان مدیر مسئول یکی از نشریه‌هایی شد به نام «دریخ» که ایجادگرش داکتر عبدالرحمن همکار نزدیک احمدشاه مسعود بود.

می‌گویند رحیم رفعت هنگام بزن بهادری‌ها و جنگ‌های تنظیمی مجاهدین نو به دوران رسیده در کوی و برزن کابل، موتر والگای پدرش را به امبولانس مبدل ساخته، زخمی‌های ناشی از شرارت‌های تنظیم‌های هفت

گانه و هشت گانه را به بیمارستان‌ها انتقال میداد.

رحیم رفعت پس از سقوط دولت مجاهدین و پیروزی طالبان از راه چترال به پاکستان می‌رفت که در نیمه راه با غفورزی نخست وزیر دولت تبعیدی ربانی و برخی از رهبران مجاهدین نخست به پنجشیر و سپس به مزار و از آنجا برای مذاکره با رهبران هزاره و تنظیم‌های هشت گانه به بامیان پرواز میکند. رفعت دران زمان در رویداد فاحعه بار، سانحه سقوط هواپیما با شش تن دیگر به تاریخ ۲۱ اگست ۱۹۹۷ جان باخت.

جسد رفعت را به شهر مزار شریف آوردند. اینجاست که برخی دوستان و همسر دوشم پلوشه عالمی بر تابوت رفعت مویه کردند.

بدینگونه زندگی بی پیرایه ولی پرماجرایی محمد رحیم رفعت در میان انبوهی از ابرهای تاریک و آینده‌های غم‌انگیز و نامعلوم پایان یافت.

احمدشاه راستا هشتم جنوری ۲۰۱۹

در باره نویسنده

دگروال محمدیوسف در سال ۱۹۳۷ تولد و در سال ۱۹۶۱ در فرقه قوای سرحدی اردوی پاکستان شامل خدمت شد. در دوره کارش، وی در کالج‌های کوماندو ستاف در کوئته و کالج دفاعی ملی در راولپندی آموزش دید.

محمد یوسف در اکتوبر ۱۹۸۳ با رتبه دگروالی بحیث مسؤل "بیروی افغانستان" در (ISI) توظیف گردید. درین سمت وی تحت نظر جنرال اختر مؤظف به رسیدگی به انجام فعالیت‌های روزانه مجاهدین و اکملات لوژستیکی جهاد افغان بود. در مدت چهارسال کار وی درین پست، مجاهدین در آستانه پیروزی بر شوروی و رژیم کمونیستی افغان در کابل قرار گرفتند.

برخلاف کتاب‌های دیگر، این کتاب یک بیوگرافی نبوده بلکه برای اولین بار نقش واقعی جنرال اختر را در جنگ افغانستان به حیث رئیس (آی اس آی) افشا میکند. در مورد فعالیت (آی اس آی) و نقش آن در جهاد، در گذشته، فقط حدس و گمان وجود داشت؛ در حالیکه اکنون بطور مطمئن میدانیم که (آی اس آی) مجرای پول و سلاح برای تغذیه جنگ بوده است.

برای هشت سال تمام، جنرال اختر مسئولیت امنیت پاکستان و پیشبرد جهاد را بعهده داشت و برای چهارسال مؤلف این کتاب، مسؤل بیروی افغانستان در (آی اس آی) بود که وظیفه انسجام ضرورت‌های روزمره اسلحه، مهمات، آموزش و پلان عملیات نظامی در داخل افغانستان را هماهنگ میکرد. بنابراین او به صورت استثنایی سزاوار آنست تا داستان "مدیونیت مجاهدین" را به جنرال اختر بازگو نماید.

جنرال اختر جهاد را سازماندهی کرد، او استراتیژی "مرگ تدریجی" را برای شکست یک ابرقدرت در میدان جنگ طرح کرد. او همچنان اهمیت سیاسی - اقتصادی - دیپلماتیک و نظامی کابل را خوب میدانست.

این کتاب نشان میدهد که چطور مجاهدین به پیروزی نزدیک شدند و علاوه بر آن چند مسأله بحث‌انگیز مربوط به جنگ از قبیل نقش (CIA) و مقاومت موفقانه جنرال اختر در برابر فشار ایالات متحده برای تحت کنترل در آوردن اکمالات مخفیانه، توزیع اسلحه و تربیه مجاهدین را نیز توضیح مینماید.

این کتاب همچنان در مورد تلاش‌های جنرال اختر برای متحد نمودن "رهبران سیاسی متفرق مجاهدین" جهت حصول هماهنگی عملیاتی آنها و همچنان از مبارزه وی بر علیه فساد بخصوص در کمپ‌های مهاجرین که به آن دست نیافت؛ روایت مینماید.

این کتاب در مورد انسان دوستی اختر حرف میزند و عملکردهای مسلکی وی را به حیث یک سرباز برجسته میسازد.

در سال ۱۹۸۷ جنرال اختر بعد از ارتقاء به رتبه جنرال چهارستاره از سمت ریاست عمومی (آی اس آی) برکنار شد. طوری که مؤلف این کتاب توضیح میدهد برکناری وی یک اقدام عمدی بود تا وی را از این سمت حساس برکنار نمایند. او وظیفه اش را به اکمال رسانید؛ جهاد را به مرز پیروزی نزدیک ساخت و شوروی‌ها علناً از خروج قوای شان حرف میزدند. به این ترتیب جنرال اختر بطور غیرمترقبه از سمت اش برکنار شد. دگروال یوسف در این کتاب به صورت مقنع استدلال میکند که بر طرفی اختر آغاز بن بست کنونی وضع افغانستان است.

به عقیده مؤلف، این کار بخاطری صورت گرفت تا مجاهدین نتوانند به یک پیروزی بلاقید و شرط نظامی بعد از خروج شوروی دست یابند.

منحیث داستان، یگانه جنرالی که بعد از جنگ دوم جهانی در مقابل شوروی در میدان جنگ قرار گرفت و برنده شد، سزاوار آنست تا این کتاب مورد مطالعه قرار گیرد.

معرفی

او بمثابة یگانه جنرالی که در برابر ماشین نظامی شوروی بعد از جنگ دوم جهانی ایستاد و پیروز گردید به حافظه تاریخ سپرده خواهد شد و به این سبب باید برایش احترام کرد.

جنرال اختر را تا مرگ غم‌انگیز آن در هفدهم اگست ۱۹۸۸ در سانحه هوائی که منجر به قتل جنرال ضیاء الحق نیز گردید، بجز از اعضای فامیل، تعدادی اندکی از مردم از جمله من، طور شاید و باید نمیشناختند. در داخل پاکستان نام موصوف برای مردم ناآشنا بود. حتی در داخل قوای مسلح، شماری کمی به سهم بزرگ وی در جهاد افغان‌ها ارجی قایل بودند. این امر قسماً بخاطر خصلت غیرعادی مسلکش به حیث دایرکتر جنرال آی اس آی از سال ۱۹۷۹ الی ۱۹۸۷ و قسماً بخاطر اجتناب عمدی وی از مشهور شدن بود.

سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (ISI آی اس آی) هم در گذشته و هم در حال حاضر، شاید بحیث قویترین و با نفوذترین سازمان نظامی در کشور وجود داشته که مسئولیت جمع آوری اطلاعات سیاسی و نظامی را یکجا با انسجام امنیت داخلی به عهده دارد و فعالیت‌هایش باید پوشیده باقی بماند، وظایف او پراتیفی اش مخفی و میتوده‌هایش مشخص باشد.

مانند هر سازمان اطلاعات ملی دیگر، (آی اس آی) را اکثراً با نگرانی و ترس می‌نگرند. مخصوصاً در دوران حکومت نظامی جنرال ضیاء - الحق وضع چنین بود. در بین قوای مسلح (آی اس آی) و اعضای ارشد آن دارای مصئونیت کامل تلقی میشدند و افسران عالی‌رتبه، دقیقاً باور داشتند که (آی اس آی) آنها را تحت نظر داشته و جنرال ضیاء از این اداره بخاطر تعقیب جنرالانش استفاده میکند. در چنین شرایطی، عهده

دار بودن پست دایرکتر جنرال (آی اس آی) که تماس روزانه و مستقیم با رئیس جمهور داشت، در واقعیت یک موقف با قدرت بزرگ بود که میتوانست حسادت - بی اعتمادی و شاید نفرت بعضی‌ها را برانگیزد.

جنرال اختر برای هشت سال متوالی در این پست قرار داشت و اینقدر مدت طولانی هیچ دایرکتر جنرال دیگر نه در گذشته و نه حالا توانسته است در آن پست باقی بماند. هرگاه وی یکجا با رئیس جمهور کشته نمیشد احتمال قوی وجود داشت که بعد از ضیاء الحق اداره پاکستان را بدست گیرد.

دلیل عمده برای باقی ماندن جنرال اختر درین پست برای مدت طولانی این بود که او توانست جنگ را در افغانستان موفقانه رهبری کند.

در داخل (آی اس آی) بیروی مخصوص [بیروی افغان] تشکیل شد که ریاست آنرا یک دگروال (شخصاً خودم بین سال‌های ۱۹۸۳ الی ۱۹۸۷) به عهده داشته و وظیفه آن انسجام روزانه امور مربوط به جهاد افغانی است. این دیپارتمنت، تخصیصات اسلحه و مهمات و توزیع آن به رهبران و قوماندانان مجاهدین، تعلیمات مجاهدین در پاکستان، تخصیص وجوه که از امریکا و عربستان دریافت میگردد و پلان نمودن استراتژیکی عملیات در داخل افغانستان را کنترل، مینماید.

حد اقل پنجاه فیصد وقت جنرال اختر مصروف امور مربوط به جنگ در افغانستان میشد. تحت رهبری وی ابرقدرتی مثل شوروی (گرچه در حال حاضر که من این کتاب را مینویسم این موقف را از دست داده است) در میدان جنگ شکست خورد. جنرال اختر توانست خروج قوای خارجی را از افغانستان تحقق بخشد. مسئله که اکثراً به شمول امریکایی‌ها در اوایل آنرا ناممکن می پنداشتند.

موفقیت‌های موصوف، ادامه مقامش را درین وظیفه تضمین میکرد. رئیس جمهور ضیاء الحق نمیتوانست از دست دادن ویرا تحمل کند. مخصوصاً در سال‌های دشواری که مجاهدین مجبور بودند در برابر تانک‌ها و جنگنده با تفنگ و هاوان بجنگند. وقتی جنرال اختر سرانجام

(آی اس آی) را بعد از اخذ رتبه جنرال چهار ستاره در ماه مارچ ۱۹۸۷ ترک کرد، پیروزی نظامی در افغانستان کاملاً هویدا بود. زیرا بالاخره مجاهدین سلاح موثر ضد هوایی یعنی راکت امریکایی استنجر را بدست آورده و روس‌ها از شرایط خروج شان حرف میزدند. هرگاه شخصی بحیث معمار چنین پیروزی قریب الوقوع تکریم شود فقط جنرال اختر میتواند باشد.

امروز وضع بسیار تغییر کرده است؛ پیروزی را که در اوایل ۱۹۸۹ هنگام خروج آخرین سرباز شوروی از افغانستان پیشبینی میکردند، تحقق نیافته است و نجیب الله و دارودسته اش در کابل باقی مانده و روس‌ها به تحویل دهی مقادیر بزرگ سلاح و مهمات به کابل ادامه میدهند. در حالیکه رهبری مجاهدین بعوض فعالیت‌های نظامی در اطراف کابل، مصروف جنگ‌های سیاسی و کسب قدرت در پشاور اند. معلوم میشود که ظفر را از کام آنها ربوده اند.

من عقیده دارم که امریکا قصداً تصمیم گرفت، تا مجاهدین به پیروزی نهایی نرسیده و موفق به اشغال کابل نگردند. همینکه معلوم شد که روس‌ها خواهان ترک افغانستان اند، امریکایی‌ها تصمیم گرفتند تا از به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی در کابل جلوگیری کنند و این حالت بر وفق مراد هر دو ابرقدرت بود تا جنگ را به بن بست بکشانند.

این تغییر مخفیانه اهداف، میتواند واضحاً با برکناری جنرال اختر از رهبری (آی اس آی) مشخص گردد. از آن بیعد قدرت جهاد رو به ضعف گذاشت و این مسئله برای من و دیگران واضح و واضح تر گردید که متحدین امریکایی ما هدفی را دنبال میکردند که از پیروزی نظامی در میدان نبرد فاصله میگرفت.

من ارج فراوان به آن دستاوردهای جنرال اختر که برای جهاد افغانستان کمائی کرد قایل میباشم. هرگاه او در (آی اس آی) باقی میماند به یقین گفته میتوانم که پیروزی در جنگ افغانستان میتوانست در اولین ماه‌های خروج قوای شوروی حاصل گردد. مانند بسا عساکر دیگر، سلف وی نیز قربانی رقابت‌های سیاسی سیاستمداران گردید. این تنها در حصه وی بود

که فشار سیاسی از خارج پاکستان وارد گردید و او را فقط وقتی برکنار ساخت که مجاهدین قرار بود میوه ظفر جهادشان را به چنگ آورند.

من این کتاب مختصر را نوشته ام زیرا که او را خوب میشناختم و قویاً نیروی شخصیت او را تحسین میکنم و باور دارم که سهم وی در جهاد افغانستان نباید فراموش گردد. منظورم اینست تا نقش جنرال اختر را در جنگ، مبارز و شخصیت و مسلکی بودن ویرا به حیث یک سرباز برجسته سازم. او نیز مانند ما و دیگران اشتباهاتی داشت و بعضاً واقع میگردید که ما هر دو در مورد استراتژی و تکتیک به موافقه نمی رسیدیم. اما او من حیث یگانه جنرالی که در برابر ماشین جنگی شوروی بعد از جنگ دوم جهانی ایستاد و پیروزی را نصیب شد در تاریخ ماندگار خواهد بود؛ به همین منظور باید در برابر وی سرتعظیم فرود آورد.

می خواهم يك نکته را برای خواننده روشن سازم و آن اینکه زمانی که این کتابی به منظور تشریح سهم بزرگ جنرال اختر به جهاد افغانستان تحریر شد، هیچ چیزی نمیتوانست بدون تلاش های مجاهدین، قوماندانان آنها و رهبران سیاسی آنها بدست آید، یک جنگ چریکی در واقعیت جنگ رهبران دست دوم و سربازان منفرد است و افغانستان نمیتواند یک استثناء باشد. موفقیت برای یک تیم راکتی، یک ماشیندارچی، یک استنگرچی میتواند نتایجی را خارج از تناسب به اندازه گروپ ببار آورد. برای یک ناظر ناآگاه، این موفقیت های کوچک غیرمهم جلوه میکنند، اما آنها را باید ضرب صد کرد؛ شاید هم ضرب هزار نمود. زیرا اینها میتوانند حادثاتی باشند که جنگ را به پیروزی برسانند.

با گذشت هرسال، مجاهدین بر مشکلات عمده فایق آمده اند و بمنظور دوام جنگ علیه کفار تلفات سنگینی را متقبل شده اند، منازل شان تخریب گردیده و فامیل های شان پراکنده و یا نابود گردید و این جنگ مجموعه از تهاجمات، کمین ها، ترورها و حملات راکتی است که علیه یک اردوی عصری که با توپ و طیاره مجهز است بکار گرفته میشود. این تکتیک های چریکی موفق شد تا خرس شوروی را عمیقاً زخمی نموده و آنرا به عقب نشینی از افغانستان مجبور سازد. یکبار دیگر مجاهدین افغان

ثابت ساختند که در میدان جنگ شکست ناپذیر اند. میدان جنگی که خود آنها انتخاب کرده اند؛ دشت‌های خاکی و کوه‌های پرخم و پیچ میهن شان. جنرال اختر اولین شخصی بود که قبول کرده بود که این ظفر مربوط به به مجاهدین و فامیل‌های شان است که از آنها دعوت شد تا عظیم‌ترین قربانی را در مبارزه به خاطر آزادی میهن شان قبول کنند.

آن مرد

برای سال‌ها، اختر در صدر لست کشتار "ک گ ب" بود و قیمت گزافی برای سرش گذاشته بودند. اما خطر یا عدم شهرت، هیچگاه وی را مشوش نمی ساخت و او با این هردو عادت کرده بود.

در سپتمبر ۱۹۸۳ من منحیث قوماندان یک لوا خدمت مینمودم و مصروف تمرینات ساحوی در کویته بودم. درین هنگام به من تلفون شد و مرا برای یک مقرری جدید در (آی اس آی) اعزام نمودند. به من هدایت داده شد تا بزودی به اسلام آباد پرواز نموده و به دایرکتر جنرال (آی اس آی) گزارش بدهم.

اگر بگویم مشوش بودم؛ شاید اضافه گویی نباشد. من از شک و تردید مملو بودم. از شهرت (آی اس آی) آگاه بودم و میدانستم آن‌های که در آن اداره کار میکردند، مورد شک و بی‌اعتمادی شدید آمران و همقطاران خود قرار دارند. من میدانستم که هیچگاه تعلیمات استخباراتی در گذشته نداشتم و بالاتر از همه از شهرت جنرال اختر به حیث یک کارفرمای وقف شده و سختگیر آگاه بودم. گرچه در ، تحت نظر وی وظیفه داشته و مسئولیت رهبری یک کندک را عهده دار بودم، اما حالا او یک تورن جنرال و مسوولیت قویترین سازمان نظامی کشور را به عهده داشت و از جمله سی و یا بیش دگروالانی که تقررشان در آنوقت اعلان شده بود، من یگانه شخصی بودم که باید به (آی اس آی) میرفتم.

من در مدت هفتاد و دو ساعت به رئیس نو خود گزارش دادم. هنگام ملاقات با تورنجنرال اختر، شخص نمیتوانست با دیدن قیافه وی تکان نخورد. او مثل یک سرباز معلوم میشد، هیکل بزرگ و درشت داشت، یونیفورمش پاک به نظر میرسید و در آن سه ردیف فبته‌های مدال نصب شده بود که خدمت وی را در هر دوره مبارزه پاکستان بعد از جدایی از هند در سال ۱۹۴۷ نشان میداد.

جلد رنگ پریده بی داشت که آنرا با افتخار به نصب افغانی اش نسبت میداد و معلوم میشد که سال‌های گذشته را بخوبی گذرانده است. موصوف یکی از خوش قیافه‌ترین جنرال‌های کشور ما بود.

اگرچه وقتی کشته شد، شصت و سه سال داشت اما واضحاً ده سال جوانتر معلوم میشد؛ هیچگاه مریض نشده بود. وی حالت فیزیکی و صحت خوب خود را به پرهیز مکمل از نوشیدن الکل و دودنمودن سگرت و همچنان اعتدال خوراک و خواب‌های کوتاه مدت بعد از ظهر مربوط میدانست.

بعضاً ویرا سرباز خاموش میخواندند و این نکته در مورد وی کاملاً صدق میکند؛ زیرا وی تفکرات داخلی خود را ندرتاً با زیردستان خود مطرح میکرد. وی طبیعتاً انسان مخفی بود. برای اینکه مسوولیت وی برای (ISI) و امنیت ملی به خصلت وی مبدل شده بود. وقتی او مرا روز اول در شعبه اش ملاقات کرد، بخوبی میدانست که من علاقمند آن وظیفه نبودم. او حرفش را از پرسش که آیا در مورد نقش (آی اس آی) در جنگ افغانستان چیزی میدانم، آغاز کرد. و من اعتراف نمودم که معلومات من درین مورد بجز از آوازه‌ها، خیلی اندک است. وی توضیحات قابل ملاحظه و مفصل در باره کاری که من باید انجام میدادم، بیان داشت و تأکید کرد که وظیفه من اپراتیفی بوده و نه کار صرفاً استخباراتی. این توضیح، موجب کاهش هراس من گردید. زیرا من احساس میکردم که در بخش وظایف استخباراتی، کاملاً ناآزموده بودم.

به من گفت که مرا خودش شخصاً انتخاب و توسط رئیس جمهور منظور گردیده است. به مجردی که سخنان وی پایان یافت، من از وظیفه بی که در برابرم قرار داشت فوق‌العاده هیجانی بودم و در حالیکه هنوز شک داشتم، جنرال اختر مرا تشویق کرد که فرصت برای ایفای یک نقش عمده در جهاد افغانستان احتمالاً مشخصه اساسی دوران زندگی من خواهد بود. جنرال توانست، به آرامی و بطور قناعتبخش مرا از یک عضو عادی نامصم و تا حدی خشمگین (آی اس آی)، به یک زیردست مصمم و وفادار تبدیل کند. شاید در آن لحظه او عمدتاً نسبت به من از خود مهربانی نشان داد؛ زیرا وی در حالت عادی بیرون از حلقه فامیل نزدیک خود تا

حدی شخص سرد و محتاط بود.

میخواهم اظهار کنم که وی یکی از جنرالان مرموز اردوی پاکستان بود. او از عکس گرفتن نفرت داشت. رفقای نزدیک نداشت و با هیچ کسی همرازی نمیکرد. در طول سه سالی که من تحت نظرش کار کردم به ندرت دریافتم که او احساسات خود را آشکار سازد. همیشه آرام و سختگیر بود. وی هیچگاه وقتی برای اشخاص بیکاره نداشت. وی یک جنرال خشن - سرد و سختگیر بود و متیقن بود که درست را از غلط تمیز میدهد. در نزد وی هرگاه هر افسر، نمیتوانست نورم‌های وظیفه خود را بدرستی به انجام برساند باید اخراج میشد و در واقعیت اکثریت زیردستانش او را بخاطر اصول پرستی افراطی اش خوش نداشتند. با آنهم من دریافتم که وی گوش شنوا داشت به شرط آنکه من وظیفه خود را به حسن صورت انجام داده و در قبال موضوعات مهم که با وی مطرح میکردم دلیل مقنع ارائه مینمودم. در هنگام خدمتش در (آی اس آی)، وی دشمنانی زیادی برای خود هم در داخل و هم در خارج از قوای مسلح پیدا کرد. او برای سال‌های متعددی در لست کی جی بی قرار داشت و بهای گرانی برای سرش گذاشته بودند. اما خطر و یا عدم شهرت هیچگاه ویرا مشوش نمی ساخت، زیرا وی با این هردو عادت کرده بود.

جنرال اختر از شرق پنجاب بود. در یازدهم جون ۱۹۲۴ در پشاور متولد گردید. او پسر داکتر عبدالرحمن خان بود که برای مدت سی سال داکتر در ایالت مرزی شمال غربی خدمت کرد. بدبختانه وقتی که هنوز اختر فقط چهار ساله بود پدرش فوت کرد. مادرش فامیل را دوباره به قریه اصلی آنها در جولندر مربوط شرق پنجاب برد. از آن به بعد وی طور متوسط و در بعضی حالات با دشواری‌ها بزرگ شد. تعلیمات رسمی خود را در کالج امرتسر و بعداً کالج حکومتی لاهور جایی که وی ماستری خود را در اقتصاد در ۱۹۴۵ بدست آورد، به اتمام رسانید. در جریان تحصیلش در دانشگاه، مهارت‌های ورزشی اختر انکشاف داده شد او یک بوکسر، کشتی گیر و بایسکلران قهرمان شد و شهرت خوبی از توانایی فیزیکی که تا آخر عمر با وی باقی ماند، بدست آورد.

اختر بحیث یک خوردهضابط در سال ۱۹۴۶ شامل اردوی هند شد و بعداً رتبه افسری را در اوایل ۱۹۴۷ بدست آورد. شاید خواب هم نمیدید که روزی یک جنگ چریکی را علیه قدرت بزرگ روسیه رهبری کند. جنگی که در نتیجه آن وی جان خود را در اثر یک سبوتاژ از دست داد.

با کشته شدن ضیاء و اختر، آخرین افسران اردوی پاکستان که رتب افسری را در هند بدست آورده بودند، همه از بین رفتند. در هنگام تقسیم هند و به وجود آمدن پاکستان اختر یک افسر قوای توپچی بود. و این هنگامی بود که ترس از کشتار جمعی و قتل عام همه را به تعقیب فروپاشی هند - هندبرتانوی فرا گرفته بود. آن چیزی را که وی به چشم دیده بود هرگز نمیتوانست فراموش یا عفو کند. قتل مسلمانان توسط هندوها و سکاها او را مریض ساخت. زمانی حینیکه وی یک ریل مملو از پناهنده گان را همراهی میکرد، عساکر هندی ویرا دستگیر کرده و دستانش را بستند و نزدیک بود ویرا اعدام کنند. اما رسیدن به موقع مسلمانان زنده گی ویرا نجات داد. بعد از آن در طول عمر، وی هند را بحیث یک دشمن بلاتعویض کشور و مذهب خود میپنداشت.

قبل از روبروشدن با شورویها در افغانستان او سه مرتبه علیه هند جنگید. در ۱۹۴۸ در جنگ استقلال کشمیر اشتراک کرد که بوی فرصت دست داد تا یکجا با لشکرهای قومی عملیات کند. در سالهای بعد او اکثراً ازین تجارب با افتخار و خوشنودی یاد مینمود. در اثر این تجارب وی توانست درک از روحیه شجاعت، و روشهای جنگی داشته باشد که در نتیجه او را کمک نمود تا جنگ افغانستان را پلان و رهبری کند.

جنرال اختر در سال ۱۹۵۷ شامل کالج نظامی پاکستان گردید. از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ بحیث معلم و قوماندان در اکادمی نظامی پاکستان در کاکول ایفای وظیفه کرد. این هردو پست نشان داد که مقامات قابلیتهای اختر را واضحاً در نظر داشتند. کالج نظامی پاکستان مرکز تربیه شاگردان نخبه برای رتب عالی بوده است. این مکتبی برای ارتقای پوتنسیال ارشد است. در حالیکه تنها بهترینها را انتخاب میکنند تا خوردهضابطان پاکستانی را در اکادمی نظامی تعلیم بدهند.

در ۱۹۶۵ پاکستان و هند داخل جنگ شدند و جگرن اختر قوماندان یک غند توپچی را که در جبهه بزرگی مستقر بود به عهده داشت او در دفاع لاهور شرکت کرده و در ششم سپتمبر توانست حمله هجومی هندی‌ها را به آن شهر به عقب براند.

غند وی در جمله اولین قطعاتی بود که بالای هندی‌های در حال پیشرفت آتش گشود، آنها را متوقف ساخت و در نتیجه به قوای پیاده پاکستان فرصت داد تا برای دفاع لاهور جابجا گردند. در پاداش این شجاعت و مهارت، ویرا به رتبه دگروالی ترفیع دادند و توظیف گردید تا یک غند جدید توپچی را در نوشیر آماده سازد. وی مجبور بود این غند را در کوتاهترین مدت آماده ساخته و به جبهه راجستان سوق دهد. یکبار دگر توپ‌های وی مستقیماً در اولین ساعات صبح وارد معرکه شدند. موفقیت این قطعه جدیداً تشکیل شده در جنگ و آنهم تا این اندازه موثر، در واقعیت انعکاسی بود از قابلیت‌های درخشان رهبری و تعلیم و تربیه که قوماندان آن عرضه کرده بود.

بعد از این جنگ، دگروال اختر را برگزیدند تا برای مدت یکسال شامل کالج مشترک ارکان حربی انگلستان گردد و این نشانه دیگری بود از اینکه او را برای کارهای عالی تر انتخاب مینمایند. وی از کار با کاغذ گریزان بود و ترجیح میداد همکارانش این وظیفه را انجام بدهند.

بعداً در سال ۱۹۷۱ برخورد سومی با هند روی داد و درین وقت اختر قوماندان یک لوای توپچی بود. غندهای وی متشکل بود از آن قطعات پاکستانی که سهم مهم در موفقیت‌های نظامی در ساحه کاسور انجام داده بودند.

وی در سال ۱۹۷۳ شامل کالج دفاع ملی گردید و این قبل از توظیف وی بحیث قوماندان یک لوای پیاده در آزاد کشمیر بود. این جانیز وی توانست با انرژی خستگی ناپذیر و فهم مسلکی اش این وظیفه را با حسن صورت انجام دهد. یکی از افسران توپچی که او را در آن دوران خوب میشناخت گفت:

« درد و روان خدمت او در واقعیت تمام عرض و طول ساحه مسوولیت خود را پیاده پیمود. هیچ میدان - هیچ پوسته و موضع باقی نماند که وی از آن باز دید نکند. خودش شخصاً اکثر سلاح‌ها را امتحان کرده و موقعیت دفاع قطعاتش را بهبود میبخشید. در یک شام ما یکجا در یک موقعیت بلند قرار داشتیم و از یک قسمت بارز میتوانستیم یک شهر بزرگ را در کشمیر تحت اشغال هند ببینیم. وی ایستاد و برای مدتی طولانی بدان شهر خیره شد، چراغ‌های خانه‌ها یک یک روشنی میدادند، دندان‌هایش را جویده و گفت: «اگر صرف یکبار برای من دستور بدهند، شما خواهید دید که من چه میکنم.» مانند شیری در قفس بخود پیچید و چشمانش برق زده و احساس جدی اش را بخاطر درد ورنج برادران مسلماتش که در آنجا بودند بیان میکرد.»

در پنجاه سالگی قومانده یک فرقه پیاده را به وی دادند که مدت چهار سال را از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ در این وظیفه در آزاد کشمیر باقی ماند. صعودش بر پله‌های رفعت از آنچه که از آغاز درخشان و موفقیت‌های اولی وی توقع برده میشد، آهسته تر بود. در واقعیت ویرا با ترفیع در هر رتبه به بالا منتقل میساختند و این قسماً بخاطری بود که وی طبیعتاً خودنگر نبود و خوش نداشت تا پشتوانه سیاسی و یا ارتباطات، ذینفوذ را جستجو کند. او وظیفه خود را همیشه به خوبی انجام میداد. اما ضرورت آن موجود بود تا پیشرفت سریع وی تضمین گردد.

شناخت شخصیت اختر مشکل بود. او دارای یک کرکتر مغلق و چند بُعدی بود. در روابطش با مقامات نمونه ای بود از اطاعت و وفاداری، اما برخوردش با مادونان بسا اوقات سخت گیرانه بود با آنها او توانسته بود احترام آنها را حاصل نماید. او خودش سختگیرانه کار میکرد و از دیگران نیز چنان توقع داشت.

من حالاتی را به یاد دارم که او کاملاً اعتدال را در برخورد با دیگران از دست میداد وقتی این کار را برای خوبی جهاد ضروری حس میکرد. اولین باری که با چنین حادثه روبرو شدم در یک کنفرانس بود، من از تکنیک‌های وی بی خبر بودم و سخت دست و پاچه شدم. در آن ملاقات

یک تحلیلگر آی اس آی مصروف توضیح تشدید فعالیت‌های مجاهدین در اطراف کابل بود. او آنرا یک پیروزی بزرگی قلمداد کرد؛ جنرال اختر عدم موافقت خود را ابراز داشت. مشاجره با ارائه شوه و ارقام بیشتر توسط تحلیلگر که میخواست نظرش را ثابت کند، داغ شد؛ بالاخره جنرال گفت (من به گزارشات سفارت خانه‌های امریکا - انگلستان و پاکستان در مورد وضع کابل اعتقاد ندارم. مغز و قضاوت مسلکی تانرا به کار گیرید. بعداً رویش را به طرف من کرد و گفت: «از او سوال کن: او مدعی است که تعدادی بیشتر از راکت‌های را که تو ارسال کرده یی، بالای کابل پرتاب شده است.) عدم آگاهی من از اینکه بازی وی چه بود، مرا در تله افکند و من گفتم: «حرف آنها درست است، صاحب ما تعداد بیشتری راکت ارسال کرده ایم». پیش از اینکه من بیشتر بگویم جنرال باعصبانیت حرفم را قطع کرد و گفت: «شما در مورد مطلبی که ارائه گردید، هیچ آگاهی ندارید. از عقب کله خود حرف نزن» رویم از غضب و خجالت سرخ شد. برای اینکه از قرار معلوم عمداً مرا در برابر دیگران اهانت کرد.

بعداً او بزودی برای من تشریح کرد که از اظهاراتش خفه نباشم او قصداً با تحلیلگر موصوف مشاجره کرده بود، چونکه نمیخواست با تصویر غیرحقیقی و فریبنده وضع کابل را تقدیم کند. جنرال تشریح کرد: «وقتی من از تو نظرت را پرسیدم فکر میکردم که به طرف من خواهی دید تا من برایت اشارت (چشمک) کنم؛ در آینده بخاطر داشته باش هرگاه من در همچو کنفرانس‌های باز نظرت را پرسیدم هیچگاه موقعیت درست را توضیح نکن. زیرا به همان اندازه‌ی منی که تو میدانی من هم میدانم.»

جنرال اختر به ادامه سخنانش به من گفت که از همچو روش در برابر رئیس جمهور نیز در هنگام کنفرانس‌های آزاد استفاده کرده ام. پیش از همچو ملاقات‌ها، وی محتاطاً برای جنرال ضیاء از وضع حقیقی تشریحات میداد و نظرات صادقانه و صریح خود را برایش توضیح میکرد. هرگاه در هنگام ملاقات با رئیس جمهور از وی در مورد نظرش سوال میشد او طوری پاسخ میداد که ضیاء از او توقع داشت. در محضر عام این روش از اهمیت زیادی برخوردار بود تا اختلافات برسر موضوعات مهم آشکار نگردند. اختر حتی منحنیث یک سرباز عادی

صادق و مسلکی مجبور بود در بعضی حالات به حيله‌هاى بخاطر خوبى جنگ توصل بجويد.

در جون ۱۹۷۹ يك سال بعد از رتبه جنرالى اش اختر منحيث رئيس آي اس آي مقرر گرديد. ويرا رئيس جمهور ضياء براى اين وظيفه برگزيد و اين بلندترين نقطه، در مسلک نظامى اختر بود. گرچه وى بعداً به رتبه سترجنرالى ترفيع کرد اما او شهرتش را در رتبه تورنجنرالى و وقتيکه جهاد افغانستان را رهبرى مينمود، کمائى کرد.

او حتى تصور نمیتوانست که ممکن زمانى در راس آي اس آي قرار گيرد و مدت شش ماه بعد از آن بايد مصروف جنگ با روس‌ها گردد و يك جنگ چريکى را تنظيم نمايد که بالاخره موجب برآمدن روس‌ها از افغانستان گردد.

سهم اختر در جهاد فيصله کن بود و قبل از يک وظيفه را در او ايل ۱۹۸۷ ترک نماييد، نشانه‌هاى ظفر را در ميدان جنگ مشاهده کرد. قبل از کشته شدنش يکجا با رئيس جمهور، او روس‌ها را در حالت عقب نشينى ديد. اگر زنده ميبود ميتوانست ببيند که آنهمه سال‌هاى مبارزه، آنهمه جان‌هاى قربان شده و آنهمه قربانى‌هاى مردم افغانستان برباد رفته و آن ظفرى که آنچنان مسلم مينمود از جنگ مجاهدين رفت و لااقل او توانست اين همه را نبيند.

طراح جهاد

در ابتدا اختر تنها کسی بود که فکر میکرد میتواند روزی شوروی‌ها را از افغانستان عقب براند

جنرال اختر طراح جهاد افغان‌ها بود. او بود که از اشتراک قوای پاکستانی در جهاد طرفداری کرد. او بود که **ستراتژی عمومی جهاد را طرح کرد** و تحقق آنرا با چنان مهارت کنترل کرد که در نتیجه مجاهدین توانستند يك قدرت بزرگ را به زانو در آورند.

به تعقیب تهاجم روس‌ها به افغانستان، رئیس جمهور ضیاء به رئیس (ISI) خود رو آورده و طالب جواب به سوال‌های متعددی گردید. او میخواست بداند که پاکستان باید چگونه در مورد واکنش نشان بدهد؟ ضیاء یک مرد نظامی بود و ارزش زیادی برای توصیه جنرالان خود قایل بود. درین زمینه به جنرال اختر رو آورد و خواست از نظریات وی آگاه گردد.

شخص رئیس جمهور میدانست که پاکستان با یک موقعیت فوق العاده خطرناک روبرو بود. بطرف شرق - هشتصد میلیون هندوهای دشمن قرار داشتند. در حالیکه حالا بطرف غرب، قوای سرخ، افغانستان را اشغال نموده بود و احتمال اینکه پاکستان از نقشه در بین دو دشمن حذف گردد، حتمی شده بود و بعلاوه پالیسی را که ضیاء در داخل پاکستان تعقیب میکرد، هم در بسا جهات بی ثبات بود. قدرت وی بجای رای مردم بر نظامیگری استوار بود که وی را قادر ساخت توسط قوانین و فرامین نظامی حکمروایی کند.

ضیاء یگانه اداره چی حکومت نظامی بود که از همان آغاز در سطح بین‌المللی بخاطر اعدام صدراعظم سابق ذوالفقار علی بوتو مورد تقبیح جدی قرار گرفته بود. وی احساس میکرد که تحت تهدید و درحالت تجرید قرار دارد.

در چنین حالات، اوضاع در افغانستان اهمیت بیشتری کسب کرد و احتمال وجود داشت که هر نوع واکنش رئیس جمهور خطرناک بوده و پیامدهای ناخوش آیندی برای کشور داشته باشد. ضیاء از جنرال اختر خواست، تا تحلیلی از وضع را ارائه بدهد؛ تحلیلی که باید به ابعاد ملی استوار بوده و فوراً آماده گردد.

همچو يك تحليل ميتوانست خريطه نظامی و يك تحليل منطقی و قدم به قدم وضع پيش آمده باشد که در آن باید فکتورهای مربوط همراه با عکس العمل و اهداف محتمل دشمن طوری مدنظر گرفته شود که بتواند یک مسیر مشخص را برای اقدامات بعدی پیشنهاد نماید و جنرال اختر همچو یک پلان را مطرح کرد.

اختر و همکارانش تمام جوانب وضع را مطالعه نمودند. افزون بر بررسی جغرافیای نظامی افغانستان، وضع مخابرات، موقعیت سرحدات (خط دیورند)، خصوصیات مردم افغان را نیز مورد بررسی قرار دادند. اختر عقیده داشت که سلحشوری عنعنوی تاریخی، آزادی خواهی، شجاعت و مقاومت مردم افغانستان علاوه بر نیروی اخلاقی جهاد در صورت رهبری و تربیه درست ميتوانست عناصر متشکله یک لشکر شکست ناپذیر چریکی را تشکیل دهند.

تحلیلی که جنرال اختر بدست داد شامل موضوعات سیاسی- استراتژیکی چون تعهدات جهانی شوروی، اوضاع مسلط در ایران، منافع امریکا در منطقه، عکس العمل احتمالی هند میگردد. او توصیه کرد که پاکستان باید از جهاد پشتیبانی کند. او عقیده داشت که افغانستان نه تنها جبهه مقدم برای پاکستان بوده و با بدست گرفتن قدرت توسط کمونیست ها در کابل، احتمال تلاش برای توسعه ارضی در داخل پاکستان از طریق بلوچستان بصورت فوق العاده از دیاد می یافت. بر علاوه و با اهمیت مساوی اکثر نه بیش - اسلام تحت حمله قرار داشت. اختر فکر می کرد در صورت پشتیبانی مخفی توسط رئیس جمهور ضیاء از جنبش مقاومت افغان به شکل یک جنگ چریکی می توان پیشرفت شوروی ها متوقف گردد و یا هم به عقب زده شود. او عقیده داشت که افغانستان ميتوانست به ویتنام

ثانی مبدل گردد که در آن روس‌ها در موقعیت امریکایی‌ها قرار می‌گرفتند. او از ضیاء تقاضا کرد تا راه نظامی را در پیش گیرد. به این مفهوم که پاکستان باید بطور مخفی از مجاهدین در قسمت اسلحه، پول، مهمات، تعلیمات نظامی و رهنمایی در عملیات، پشتیبانی میکرد. نکته فوق العاده حایز اهمیت این جاست که این اقدامات باید با واگذاری ساحات سرحدی در بلوچستان و ایالت شمال غربی برای مجاهدین و چریک‌ها تکمیل میگردد.

جنرال اختر بدرستی آگاه بود که به منظور پیروزی چنین کارزاری پناهگاه مصنون و پایگاه مخفی برای انتقال نیرو و مهمات به افغانستان دارای اهمیت اساسی بود.

جنرال اختر ظرفیت وضع را تشخیص نموده بود و از همان آغاز شجاعت آنرا داشت تا خواهان ایستادن در برابر دومین قدرت بزرگ جهانی در میدان نبرد شود؛ رئیس جمهور ضیاءالحق با وی موافقت کرد.

این جهاد علیه کمونیست‌های بی دین بود. برای غرب، خط اول دفاع پاکستان شمرده میشد. پاکستان با این تلاش میتواند بخشی از اعتبار از دست رفته بین‌المللی اش را اعاده کند. اینکه عوامل مذهبی تا ستراتیژیک و سیاسی همه به یک سمت حرکت می‌کردند وضع تشویق‌کننده را به وجود آورده بود.

جنرال اختر باور داشت در صورتیکه شوروی‌ها به تهاجم مستقیم تحریک نشوند پیشنهاد عاقلانه است و پاکستان باید از جهاد مخفیانه حمایت می‌کرد.

توصیه رئیس جمهور به جنرال اختر این بود که وی باید در ظرف دو سال موقعیت پاکستان را در داخل و سطح بین‌المللی تحکیم می‌بخشید. به بیان دقیقتر او در واقعیت به جنرال اختر گفته بود که «آب در افغانستان باید به درجه حرارت مناسب غلیان نماید.» جنرال اختر برای مدت هشت سال از دستورات وی به مهارت پیروی کرد. اگرچه بعضاً حرارت به سرعت بالا میرفت و امکان آنرا میسر می‌ساخت تا آب به جوش آید

مخصوصاً در هنگامیکه ما عملیات را در داخل خاک شوروی انجام می دادیم، اما هرگز آب لبریز نگردید. در جریان این مبارزه، مهارت قابل ملاحظه‌ی جنرال اختر ضروری بود تا فشار نظامی طوری وارد گردد که باعث یک درگیری آشکار مستقیم بین پاکستان و شوروی نگردد. در واقع صحت محاسبات او به اثبات رسید؛ زیرا گرچه روس‌ها مناطق مرزی را مورد حمله قرار دادند، بمباران کردند و دست به اعمال سبوتاژ زدند؛ اما هیچگاهی دست به کدام هجوم زمینی علیه پاکستان نزدند.

در ابتدا اختر اولین کسی بود که فکر میکرد روزی بتواند روس‌ها را از افغانستان به عقب براند. قبل از اینکه من شامل (ISI) و جهاد افغان کردم من نیز در مورد قابلیت این لشکر چریکی که میتواند یک قوای عصری را با آنهمه طیارات و توپخانه شکست بدهد، شک داشتم. مسلماً در ابتدا امریکا به این امر چندان علاقمند نبود و در حالت انتظار و تماشا به سر می برد. رئیس جمهور کارتر در بحران گروگان‌ها در تهران مصروف بود که توانست همه پدیده‌های اسلامی را در نظر امریکا خدشه دار سازد. پنتاگون و (CIA) عقید داشتند که با و یا بدون حمایت پاکستان، افغانستان یک داعیه از دست رفته است و به عقیده آنها ارتش شوروی در ظرف چند هفته میتواند بر افغانستان کاملاً مسلط گردد.

به عقیده آنان افغانستان در ساحه نفوذ شوروی قرار داشت و نباید پول با ارزش را به باد میدادند و با حمایت از مجاهدین، روس‌ها را به یک دشمن تبدیل می کردند.

(ستراتیژی)

ستراتیژی عمومی نظامی که برای بیرون راندن شوروی‌ها
تدوین شده بود از نوع کلاسیک گوریلابی بود که مرگ با
هزار زخم را می‌طلبید

متفکر بزرگ در عقب استراتیژی نظامی جهاد افغان از آغاز جنرال اختر
بود. به مرور زمان او از زیردستان خود مانند من میخواست تا امور
روزانه تکنیکی، تعلیمی و لوژستیکی را حل نمایم. اما او خود
موضوعات ستراتیژیکی و امور سیاسی مجاهدین را قویاً بدست خود
میگرفت. این امر در اوایل ناممکن مینمود. جنرال اختر کوشش میکرد
تا تمام انرژی خود را بر حل و فصل یک دسته از مشکلات وقف نماید تا
زمینه تشدید فعالیت های (ISI) مبنی بر حمایت از یک جنگ تقریباً تمام
عیار چریکی را از هیچ مساعد سازد. در شش ماه اول، پاکستان مطلقاً
تنها بود تا اینکه امریکا، چین و عربستان سعودی پول و اسلحه را
سرازیر کردند. اختر مجبور بود تا تشکیلاتی را در بین (ISI) ایجاد کند
تا بتواند امور مربوط به سلاح - تعلیمات و عملیات دهها هزار مجاهد را
که به شکل پراکنده، کم اسلحه و تعلیمات نامکمل در صحنه باقیمانده بودند
و از هیچگونه رهبری سیاسی برخوردار نبودند، منظم بسازد.

اولین تقاضا برای اسلحه بود و اختر دیپوهای متعددی مهمات اردو
پاکستان را به منظور بدست آوردن تفنگ‌های (۳۰۳) بوز، مهمات،
ماین‌های کهنه ضدوسایط ساخت انگلستان، راکت اندازه‌های چینیایی
زیروورو کرد.

سوال بعدی مسئله مخابرات بود و یک پایپ لاین باید بوجود می‌آمد که
همچو مواد را بدسترس کسانی در داخل افغانستان قرار بدهد. دفتر امور
افغانستان در داخل (ISI) سلاح را در اثنای شب انتقال میداد و از طرف

روز مسدود میبود.

بتدریج قوماندانان بیشتر مجاهدین و احزاب آنها راه خود را در لست بدست آوردن سلاح باز نمودند. این آغاز همچو یک پایپ لاین بود که از طریق آن یک هزار تن در هفته در سال ۱۹۸۶ انتقال می یافت.

استراتژی عمومی نظامی که به منظور اخراج روسها از افغانستان طرح گردیده بود از نوع جنگهای کلاسیک گوریلابی بود که مرگ با هزار زخم را میطلبید. جنرال اختر هیچگاه کوشش نمیکرد تا با دشمن در یک جنگ وسیع المقیاس روبرو گردد. او ترجیح میداد تا در جنگ از طریق کمین، ترورها، حملات بالای کاروانهای تدارکاتی، پلها، پایپلاینها و میدانهای هوایی غالب گردد.

در ابتدا بر ضرورت تحکیم مواضع مجاهدین در امتداد خط دیورند (سرحد پاکستان - افغانستان) تأکید صورت میگرفت. و این قسماً برای مجاهدین یک ضرورت بود. برای ساده شدن توزیع اسلحه و قسماً برای امنیت مناطق سرحدی پاکستان که به تدریج مراکز اساسی اكمال چریکها تبدیل شده بود. جنگ انکشاف یافت و اكمالات لوژستیکی افزایش یافت و زمینه تشدید عملیات در عمق افغانستان مساعد گردید تا حدی که عملیات موثری در همه ۲۹ ولایت براه افتاد.

کابل، برای جنرال اختر کلید ظفر شمرده می شد افاده دلخواه او در مواقع صحبت با رهبران مجاهدین این بود که "کابل باید بسوزد." و این خیال عظیم وی که هیچگاه تحقق نیافت این بود که بعد از شکست شورویها از کابل بازدید نموده و بدربار الهی به خاطر آزادی این شهر از دست دشمنانش دعا کند.

اختر ارزش کابل را به افغانستان و جهاد درک میکرد. کابل، بحیث پایتخت مرکز فعالیتهای سیاسی - تعلیم و تربیتی، اقتصادی و نظامی است. در آنها وزارت خانه ها، پوهنتون، فاکولتههای تخنیکی - سفارت خانههای کشورهای خارجی و مقر ارتش افغانستان قرار دارد.

از طریق رادیو کا بل و تلویزیون حکومت به پخش اخبار تبلیغاتی و فرامین خود میبرد. تمام راه‌ها در افغانستان به کابل منتهی می‌گردند. کابل، در مرکز چرخ واقع شده است که دندان‌هایش را سرک‌ها و دره‌ها در استقامت‌های مختلفی تشکیل می‌دهند.

بطور مثال، شاهراه سالنگ جریان ترافیک را به دریای آمو میرساند، در حالیکه دره پنجشیر در داخل کوه‌های هندوکش قرار دارد. در مسیر شرقی مسافرین به امتداد دریای کابل سفر نموده و از طریق جلال آباد و با عبور از دره خیبر به پشاور میرسند. تعداد کمی از سرک‌ها به طرف جنوب شرق می‌توانند تا قسمت کوه‌ها به داخل پاره چنار برسند. سرک اساسی که توسط امریکایی‌ها اعمار گردیده به طرف غزنی - کندهار و بالاخره هرات میرسد که (۶۰۰) کیلومتر از کابل به غرب فاصله دارد.

به طرف غرب شهر، خطوط متعدد و دره‌های متعدد تا قسمت سلسله کوه‌های که هزاره جات را میسازند، فاصله دارد. اختر میدانست که هر قدر حکومت کمونیستی مسلط باشد میتواند به همان اندازه مرکز اساسی کشور را کنترل کند. بمنظور موفقیت در جنگ میدانست که نه تنها روس‌ها باید عقب نشینی کنند، بلکه دست نشانده‌های آنها در کابل نیز بدور افکنده شوند و این یگانه هدف نظامی او بود. تنها در صورت سقوط کابل، پیروزی جهاد مسلم میگردید. اختر تأکید مینمود که این واقعیت نباید فراموش گردد.

با همچو یک طرز تفکر اختر همیشه پافشاری میکرد که آن عده قوماندانان مجاهدین که در اطراف کابل فعالیت داشتند باید الویت بیشتر در زمینه دریافت تعلیمات به سلاح سنگین کسب میکردند. به این منظور راکت اندازه‌های ۱۰۷ میلی متری ساخت چین برای همین منظور به کار گرفته شد؛ در آغاز راکت اندازه‌های نوع (۱۲میله) بکار گرفته شد اما بعداً بخاطر کاهش وزن، نوع یک میله ترجیح داده شد. تکنیک‌های ما توجه بیشتر برای تربیت قوماندانان برای فیراکت بود. تا آنها معلومات کافی در مورد اهداف در شهر، اكمال تسلیحات و سپردن وظایف شان داشته باشند.

در این کار هدف آن بود تا فشار بالای کابل در تمام سال حفظ گردد. میدان هوایی، سرک‌های که به شهر منتهی می‌گردند مخصوصاً شاهراه سالنگ که خط حیاتی برای روس‌ها بسوی آمو بود، مرتباً مورد کمین‌ها قرار می‌گرفت. در داخل شهر اهداف نظامی و حکومت کمونیستی برای حملات راکتی مشخص می‌گردید، درحالی‌که سبوتاژ و ترور علیه تأسیسات و افراد سازمان داده میشد. کابل در مرکز ستراتیژی اختر قرار داشت البته با حفظ اینکه او در مورد تاکتیک‌های که آن را عملی می‌ساخت نیز توجه جدی داشت.

تحت رهبری اختر، حمایت از جهاد به تدریج افزایش یافت به ترتیبی که در نیمه ۱۹۸۰ ده‌ها هزار تن سلاح و مهمات برای مجاهدین توسط (ISI) از طریق ذخیره خانه‌های سازمان انتقال داده شد. همچنان ده‌ها هزار چریک همراه با قوماندانان شان به پاکستان برای تعلیمات نظامی آمدند.

از ۱۹۸۰-۱۹۸۷ گروه‌های ارتش پاکستان متشکل از افراد (ISI) وارد افغانستان شده تا مجاهدین را در عملیات شان رهبری و کمک نمایند. در تفاهم با رئیس جمهور، اختر این کمک فوق العاده مهم و مخفی را ابتکار کرد. البته پلان گذاری با جزئیات آن برای دگرمن که مسوول بیروی افغانستان بود گذاشته شد. وقتی که من رهبری بیرو را در اواخر سال ۱۹۸۳ به عهده گرفتم اندکی بواسط حجم وظایف و شهرت جنرال اختر تحت تاثیر قرار گرفتم و شک داشتم از اینکه اهداف عالی او را برآورده سازم.

شش ماه اول با مشکل فراوانی سپری شد؛ زیرا میدانستم که جنرال مرا از نزدیک تحت نظر دارد. یک مرتبه صرف (۵) دقیقه بعد از آغاز ساعت کار رسمی جنرال به من زنگ زد تا از موقعیت راکت‌های ضد هوایی (۷-SA) بداند. خوشبختانه من عادتاً بالای اعداد و ارقام ذخایر سلاح که باید در اولین ساعت روز روی میزم قرار می‌گرفت، تاکید می‌کردم و بدین ترتیب توانستم دقیقاً برایش معلومات ارائه کنم، بعداً وی از من سوال کرد که در خانه یا در دفتر می‌باشم (برای دلایل امنیتی تلیفون‌های اختر از طریق سوچپورد وصل میشد) براساس تائید من مبنی

بر اینکه در دفتر هستم اختر میگفت که از من توقع ندارد تا ارقام را به یاد داشته باشم و میخواست تا دوباره چک کنم.

او بسیار مشکوک میبود تا اینکه من تمام سیستم کار خود را تشریح میکردم او اکثراً سوال‌های آنی و غیرمترقبه از اعضای خود میکرد تا آن‌ها را امتحان نماید، بدا بحال آن افسری که با کلمات چون (فکر میکنم) جواب میداد. هنگامی که در اسلام آباد نمیبودم که اکثراً اتفاق می افتاد؛ او بلااستثنی از معاون من در امور لوژستیک، سوال‌های اوپراتیوی میکرد و برعکس آنانی که نمیتوانستند به پرسش‌های وی جواب بدهد اکثراً توصیه شفاهی میدیدند و بعداً از آن مرا نیز از بی کفایتی کارمندم گوشزد میکرد.

وی خوش نداشت، تا شخصی کوشش نماید او را با بهانه فریب بدهد. او معتقد بود که این عادت علامت بی صداقتی است. بطور مثال به نمونه زیرین توجه کنید:

یکبار او برایم زنگ زد و پرسید که یکی از رهبران احزاب مجاهدین در کجاست؟ من دفعتاً جواب دادم که وی در اسلام آباد است. او فکر کرد که شاید من لاف میزنم و مبالغه میکنم؛ دفعتاً سوال دوم را مطرح ساخت که آیا ممکن است با وی در ظرف یک ساعت ببینیم. من جواب دادم: بلی صاحب. او چند دقیقه قبل در منزل بود و من با وی تلفونی صحبت کردم. باز هم چک میکنم.

بعد از دو دقیقه من دریافتم که میتوان او را پیدا کرد. ولی جنرال به بهانه اینکه کدام کاری مهم دیگری پیش آمده به دیدن وی علاقه نشان نداد. من نمیخواهم چنین انتباه بوجود آید که گویا جنرال اختر آدم زشت و بی احساس بود.

مسلاً او منحصراً یک سرباز خوب مسلکی نمیتوانست زیردستان تنبل دروغگو و بی کفایت را تحمل کند. او میتواندست مهربان باشد. یکبار طفل یکی از افسران من باید تحت یک سلسله عملیات قرار میگرفت و این عملیات، تقریباً سال‌ها را دربر می گرفت افسر مذکور از من خواهش

کرد که یا خدمتش در (ISI) تمدید گردد یا اینکه در راولپندی برایش
وظیفه دیگری داده شود. جنرال نه تنها دوره خدمت وی را تمدید کرد،
بلکه با مقامات صحتی در مورد اینکه آن طفل شاید به کدام عملیات
مخصوص در خارج کشور نیاز داشته باشد هم صحبت کرد.

اختر و مجاهدین

بدون شک بزرگترین سهم جنرال اختر در پیروزی جهاد در عرصه وحدت مجاهدین بود

افغان بحیث فرد ناراض و بصورت مادرزاد علایق قبیله ای و حسادت دارد. او پایبند به رسم و رواج خود است که انتقام جویی و مهمان نوازی اساس آن را تشکیل میدهد. و بصورت طبیعی و هم از راه تریبه (پرورش) قویاً مستقل و عمیقاً مشکوک به آنهایی است که از قوم و قبیله اش نباشند. افغان‌هایی که در چند کیلومتری در مجاورت هم در وادی زندگی دارند، اغلباً دشمنهای سرسخت یکدیگراند که این دشمنی‌های خونی شاید طی نسل‌ها چون زنجیر به پای شان بسته شده است. در حالیکه افغان‌ها جنگجویان شجاع اند و علاقه به اسلحه دارند. بزرگترین دشواری وادار کردن آنها به همکاری است. امروز جنگ‌های داخلی و اختلافات سیاسی شان از کنترل خارج شده که منتج به از هم پاشیدن جهاد گردیده است. حتی بدون شوروی‌ها احتمال یک پیروزی نظامی کاملاً محال به نظر میرسد در حالیکه همیشه چنین نبوده است.

اختر به این باور بود که بخاطر پیروزی در جنگ گوریلائی به این مقیاس و در چنان ساحه عظیم، عملیات باید هماهنگ انتخاب شده و با روحیه همکاری انجام پذیرد. عملیات‌های مشترک بین گروه‌ها و احزاب رقیب باید میسر گردد. بزرگترین دستاورد اختر درین ساحه عبارت بود از تشکیل اتحاد هفتگانه که توسط رئیس جمهور جنرال ضیاء در سال ۱۹۸۴ بوجود آمد. حتی جنرال ضیاء مجبور شد تا رهبران سیاسی مجاهدین را برای اشتراک در اتحاد تهدید نماید. این رهبران آخر الامر به اتحاد پیوستند و اختر آنرا به مثابه اساس ستراتیژی اش بخاطر پیشبرد جنگ مورد استفاده قرار داد. اختر اهمیت زیاد به کار با اتحاد و از طریق اتحاد قایل بود. او شخصاً در کنفرانس‌های اتحاد اشتراک میکرد و رهبران

اتحاد را به صورت انفرادی می‌شناخت، نه به حیث جنرال قومانداندهنده بلکه به حیث شخص مساوی با ایشان. با سپری شدن ماه‌ها و سال‌ها رهبران اتحاد نسبت به وی اعتماد و احترام حاصل کردند. در حالی که حاضر نبودند مشکلات شانرا با همدیگر در میان بگذارند، به اختر مراجعه می‌کردند تا باشد حل مطلب کرده باشند. زیرا مطمئن بودند که اختر صادقانه قضاوت مینمود. به دسپلین خود پابند بود و مانند خود شان به اسلام عقیده داشت و آن‌ها میدانستند که یگانه آرزوی اختر پیروزمندی جهاد بود.

اختر از طریق اتحاد احزاب سیاسی کارزار جهادی را کنترل مینمود. و بدین ترتیب قوماندان‌های محلی مجاهدین مجبور بودند به یک حزب بپیوندند، زیرا اسلحه صرف از طریق احزاب توزیع می‌گردید. نپیوستن به حزب، به معنی عدم دسترسی به اسلحه بود که به نوبه خود معنی از دست دادن هواداران، پرستیژ و اعتبار را داشت که برای یک افغان مسئله کاملاً جدی تلقی می‌گردد. ما اسلحه را به احزاب براساس مؤثریت عملیات شان تخصیص میدادیم نه بر اساس بنیادگرایی اسلامی آنطوری که منتقدین ما بشمول ایالات متحده و (سی. ای. ای) ادعا مینمودند. اختر پالیسی کاملاً روشنی را در پیش گرفته بود که آنرا دنبال می‌کردیم. یک حزب تخصیص اسلحه اش را بر مبنای ظرفیت و مؤثریت عملیاتش دریافت مینمود؛ نه براساس ملحوظات مذهبی و یا تعداد اعضاء. سوال‌های که بدین ارتباط اختر و کارمندان (آی. اس. آی) از وی مطرح می‌ساختند عبارت بود از:

آیا حزب دارای یک سیستم موثر توزیع داخلی بود؟ آیا قوماندان‌های حزب علیه اهداف ستراتیژیک عملیات مینمودند؟ و یا این کاربرد شان در ساحات نه چندان مهم متمرکز بود؟ بالاتر از همه، آیا این عملیات موفقانه بوده و آیا این‌ها دشمن را کشتند و یا وسایط، طیاره و یا پایگاه‌های آنها را از بین برده اند، یا خیر؟

هدایات دائمی اختر به من این بود که باید در هر هفته ملاقاتی برای وی با یکی از رهبران احزاب تدارک میدیدم و در عین زمان باید حداقل هر ماه

یک کنفرانس را به اشتراک هر هفت رهبر ائتلاف دایر می‌کردم. متأسفانه نظر به فشارهای متعدد این برنامه همیشه نمیتوانست عملی گردد.

روی هم‌رفته اختر لحظه فراغتش را وقف تحکیم وحدت برای جهاد مینمود و این امر را فکتور عمده پیروزی در جنگ میدانست. اختر وحدت برای جهاد را به مراتب مهم‌تر از پیروزی تاکتیکی در میدان جنگ تلقی میکرد. وی وحدت بین رهبران سیاسی را یک وحدت استراتژیک قلمداد میکرد. اختر وحدت استراتژیک را مسوولیت خود میدانست درحالیکه وحدت تاکتیکی را به عهده من گذاشته بود.

اختر به صورت انفرادی با رهبران اکثرأ وضع نظامی در افغانستان را به بحث می‌گرفت و مشکلات لوژستیکی آنها را ارزیابی مینمود. وی به دقت به نظریات رهبران گوش میداد که همواره شکایاتی از پولیس پاکستان حکومت ایالتی، کمیشنری مهاجرین افغان جز این‌ها میبود. وی همواره رهبران را به همکاری توصیه مینمود و روی اهمیت کابل اصرار میورزید.

ملاقات‌ها با جنرال اختر همیشه در یک فضای دوستانه و فاقد رسمیات صورت می‌گرفت. وی به رهبران احترام که شایسته ایشان بود می‌گذاشت. البته در صورت لزوم با آنها برخورد جدی نیز میکرد. درحالیکه اختر در امور داخلی احزاب مداخله نمیکرد؛ اما نارضایتی اش را بخاطر فساد، فروش اسلحه و دشمنی‌ها و بی‌کفایتی‌ها که جهاد را متأثر میساخت، بصورت علنی ابراز مینمود.

او با رهبران خُلق خوش داشت، پیش از هرکس دیگر مورد اعتماد آنها بود. اختر طی سال‌های کارش مسوولیت باهم نگهداشتن رهبران مذکور را داشت. بعضی اوقات من رهبران را روی بعضی مسایل قبل از تدویر جلسات قهر و عصبانی میدیدم ولی بعداً آنها کاملاً راضی و قانع به نظر میرسیدند. اختر از ملاقات با این اشخاص لذت میبرد؛ زیرا با آنها علاقه داشت و به نظریات شان وقعی می‌گذاشت.

درحالیکه اختر هیچگامی علاقمندی‌های شخصی اش را به رهبران افشا

نمیکرد، وی نمیتوانست احساساتش را از من پنهان نگهدارد. بدون شک وی علاقه خاصی به سیاف، خالص، گلبدین و پیرافندی داشت و همواره با خالص شوخی میکرد. یکی از پرابلم‌های اساسی را که رهبران اغلباً با جنرال اختر به بحث می‌گرفتند وضع زندگی و فساد در کمپ‌های مهاجرین بود. زیرا اختر سخنگوی مستقیم آنها در حل مشکلات شان با مقامات نظامی و ملکی بود. اگرچه وی شکایات رهبران را مستقیماً به رئیس جمهور نیز میرساند، اما به ندرت علیه عاملین اقدامی صورت می‌گرفت. به یاد دارم یک مرتبه من در مورد سواستفاد در کمیشنی مهاجرین افغان و اینکه این امر مورال مجاهدین را تضعیف مینماید، شدیداً اعتراض نمودم. درین کمیشنی برای ثبت نام فامیل‌های مهاجرین و دادن سند که آنها را قادر به دریافت جیره میکرد، رشوه مطالبه میکردند. همچنان بعضی اقلام مواد غذایی را به عوض توزیع به مهاجرین، آنرا در بازار سیاه به فروش میرساندند. من در رابطه با این موضوع و سوء استفاده در کمیشنی مهاجرین افغان، راپور دادم و روی تصفیه مناسب در اداره کمپ اصرار ورزیدم؛ من احساس میکردم که جنرال مسایل را به اطلاع رئیس جمهور نمی‌رساند. جواب اختر در مقابل با احساس عمیقی توأم بود وی گفت: «باور کن که من هیچکس را که در مقابلش اسناد معتبری داشته ام رها نکرده ام؛ اما این صلاحیت شخص رئیس جمهور است که اقدام انضباطی اتخاذ نماید. من هیچ کاری در مورد کرده نمیتوانم.»

بعد وی یک مسئله ای را که خودش در آن دخیل بود، برایم چنین قصه کرد: «یک مرتبه برای من مبلغ دومیلیون کلدار بطور کمیشن از درک خریداری موترها برای رفع ضرورت انتقالاتی (آی.اس.آی) تعارف کردند و شخصی که پول را به من می‌خواست بدهد، برایم رازی را افشا کرد که هر رئیس و یا آمر بخش چه ملکی و یا نظامی این نوع کمیشن را از وی منحیث حق مسلم شان میگیرند.»

اختر از پذیرفتن مبلغ مذکور ابا و ورزیده بود و در عوض کمیشن خود خواستار وسایط بیشتر برای جهاد گردیده بود.

نقطه اساسی این بود که اختر بسیار صادق بود و نمیتوانست، باین سیستم دست و پنجه نرم کند. از طرف دیگر رئیس جمهور ضیاء، فساد و رشوه خوری را منحصراً یک پدیده زندگی در پاکستان پذیرا شده بود و هکذا افراد را بخاطر ارتکاب این جرم بر طرف نمیکرد.

اختر همیشه جریانات را بدون اینکه اشخاص را و حتی کارمندان خودش را بدین ارتباط نادیده بگیرد، گزارش میداد ولی رئیس جمهور ضیاء هرگز عکس العمل نشان نمیداد. یگانه راه مطمئن بخاطر برطرف نمودن جنرال‌ها و مأمورین ملکی سابقه دار در صورتی میسر بود که جنرال ضیاء آنها را خطری به موقوف و شهرت خودش مینداشت. اختر هرگز طالب شهرت و کمک‌های امتیازی نبود و میدانست که بحیث رئیس عمومی آی اس آی از وی نفرت وجود دارد و در عین زمان برایش روشن بود که اکثریت همقطاران و مأمورین بلندرتبه تراز خودش در اردو او را به دیده حسادت و یا هم ترس مینگریستند. همچنان بخاطر داعیه جهاد که باید در پاکستان و افغانستان صورت میگرفت، اکثراً اردوی پاکستان، وزارت خارجه و حکومت ایالتی صوبه سرحد بلوچستان که با آی اس آی مخالفت داشتند تلاش مینمودند تا مساعی آی اس آی را برای پیشبرد جنگ سبوتاژ نمایند.

زدوبندهای جاهطلبانه، حسادت‌های مسلکی و عدم موجودیت معلومات کافی در مورد جریانات در داخل افغانستان همه و همه خلا بین اختر، آی اس آی و حکومت را وسیع تر ساخت؛ ولی این بار اضافی تأثیر سوء بالای اختر نکرد. زیرا برتری بزرگی که وی داشت آن بود که وی مورد اعتماد رئیس جمهور قرار داشت و مسلماً بدون آن نمیتوانست بکارش ادامه بدهد. برای تقریباً هشت سال اختر درین پست حساس باقی ماند و درین مدت چندین ترفیع برایش اعطا شد. زیرا وی عنصر حیاتی پیروزی جهاد تلقی میشد. برای جنرال ضیاء موجودیت اختر الی از پا درآوردن دشمن یک امر حتمی بود. اختر و ضیاء روی مسایل با اهمیت، ملی و بین‌المللی در نزدیکی کامل کار مینمودند.

رئیس جمهور اعتماد قوی به اختر داشت؛ البته به اساس کفایت وی در کار انسجام و سلیقه اش در امور و صداقتش به شخص رئیس جمهور. اگر چه در اخیر ضیاء، اختر را ترفیع داد و بعداً ازین وظیفه حساس او را برکنار کرد که البته به این موضوع بعداً تماس خواهم گرفت.

جهاد

او نیاز به استعمال تعرضی و بی باک سلاح‌ها و حصول پیروزی ناگهانی و تکتیکی را درک میکرد. این شیوه‌ها بار بار در میدان نبرد پیروزی نصیب ما کرد

جنرال اختر معیارهای کاملاً بلند را برای کارهایش برگزیده بود و روی این اصل به ندرت دستاوردهایش طرف قناعت اش واقع میشد و همواره هراس داشت شاید نتواند به معیارهای طرح شده اش دست یابد.

اختر همیشه برای تحقق بخشیدن اهداف خود کار میکرد و برای هشت سال مسئولیت‌های سنگین را باوجود مخالفت‌های نظامی در میدان جنگ و اختلافات سیاسی و شخصی در داخل کشور به عهده گرفت. در اخیر او به همه آرزوهایش به استثنای استقرار یک (جمهوری اسلامی در افغانستان) دست یافت.

دستاوردهای چشمگیر اختر در زمان حیات وی آنقدر مورد توجه قرار نگرفت و دلیل برکناری از (آی اس آی) تحت شرایطی که پیروزی نزدیک به چشم میخورد این بود که وی نتواند شهرت این موفقیت را بدست بیاورد. اختر سازمان دهنده باصلاحیت بود و هکذا آی اس آی را در مسیر نوآوری‌ها قرارداد و آنرا به یک سازمان استخباراتی با کفایت مبدل نمود چنانچه امروز آی اس آی به حیث یک سازمان مقدم در جهان عرض و جود کرده است.

در سال ۱۹۸۰ اختر کارش را مطلقاً از هیچ آغاز کرد ولی در سال ۱۹۸۳ که شامل آی اس آی شدم، این اداره نتنها جنگ را اکمال میکرد بلکه مراکز تربیوی برای مجاهدین ایجاد کرده بود. تیم‌های مشورتی متشکل از افراد آی اس آی را به افغانستان میفرستاد و استرژی‌ی یک جنگ گوریلابی سریعاً توسعه یابنده را بوجود آورده بود.

آی اس آی بصورت متداوم رشد مینمود و در مدت چهار سال که من در آن وظیفه اجرا کردم تشکیل آن دوچند گردید. در سال ۱۹۸۴ رئیس سی آی ای آقای ویلیام کسی (Wiliam casey) از آی اس آی دیداری به عمل آورد و شخصی اختر را بخاطر عملکرد مجاهدین تبریک گفت و سیستم لوژستیک و تربیوی را که وی ایجاد کرده بود، ستایش نمود. در حقیقت در نتیجه همین دیدار آقای Wiliam Casey و متعاقباً گزارش وی به مقامات ایالات متحده، بودیجه نظامی امریکا برای جهاد در سال ۱۹۸۵ دوچند گردید.

اختر همچنان ثابت نموده بود که نتنها مجاهدین در حال پیشرفت و کار و زار مؤثر بودند بلکه پیروزی در میدان جنگ نیز امری بود حاصل شدنی. به استثنای آقای کیسی که کفایت اختر را ستایش و تمجید نمود؛ جنرال اختر با چندین مشکل با امریکایی‌ها و سی آی ای مواجه شد و شاید هم بخاطر اینکه ایالات متحده امریکا میخواست آی اس آی به ساز آنها برقصد و یا به عبارۀ دیگر سی آی ای و مقامات ارشد ایالات متحده بالای اختر و اینجانب فشار می آوردند تا موضوع تخصیص اسلحه را به صلاحیت آنها واگذار نماییم و بگذاریم آنها تصمیم بگیرند که کی، به چه اندازه سلاح دریافت نماید و مجاهدین کدام اهداف را مورد حمله قرار بدهند. آنها همچنان تقاضا نمودند که باید متخصصین امریکایی مجاهدین را تحت تربیه بگیرند.

رویه‌مرفته تا زمانی که اختر رئیس آی اس آی بود، هیچکدام این خواست آنها تحقق نپذیرفت. با آمدن سیستم‌های پیشرفته سلاح چون راکت‌های ضدطیاره نوع ستنگر که در سال ۱۹۸۶ به ما رسید، تربی‌های امریکایی تعدادی از معلمین اردوی پاکستان را به ارتباط اسلحه مذکور تحت تربیه قرار دادند نه مجاهدین را. به ارتباط اینکه اختر هرگز اجازه مداخله مستقیم را به امریکایی‌ها در جهاد نداد، دو دلیل اساسی وجود داشت:

اول اینکه اشتر اک مستقیم امریکایی‌ها در جهاد، بر تبلیغات شوروی مبنی بر اینکه جنگ مذکور جهاد نه بلکه توسعه سیاست خارجی امریکا میباشد، مهر تأیید می‌گذاشت و بر علاوه نشان میداد که افغان‌ها در مقابل

هم بنمایندگی از دو ابرقدرت می‌جنگند. همچنان احساس جنگیدن برای جهاد، نیروی بسیار قوی بخاطر حفظ وحدت در بین مجاهدین بود و در صورت خدشه دار شدن این امر، اتحاد نه چندان قوی که بمیان آمده بود امکان داشت به سقوط مواجه شود و عملیات در جبهه جنگ شاید به جنگ‌های داخلی مبدل می‌گشت. هرگاه ایالات متحده دستش را خارج از دایره تمویل جنگ و خرید اسلحه دراز میکرد و در داخل پاکستان با پیشبرد جنگ سروکار پیدا مینمود، در حقیقت اتحاد به خطر می افتید که بدون آن ما نمیتوانستیم برنده شویم. اختر هرگز این موضوع را از نظر دور نکرد و هیچ انعطاف پذیری به نفع اصرار متواتر امریکایی‌ها مبنی بر اشتراک مستقیم در جهاد از خود نشان نداد.

دلیل دوم برای دور نگهداشتن امریکایی‌ها خارج از دایره عملی جهاد این بود که سی آی ای میخواست بخش تربیه لوژستیک و موضوعات عملیاتی را به عهده بگیرد. در حالیکه درین عرصه‌ها سی آی ای کاملاً بی کفایت بود. ما تجربه داشتیم که فعالین سی آی ای به استثنای تعدادی از مامورین تربیوی، سطح متوسط آنها که اکثر نظامی‌های متقاعد بودند و هیچ نوع ایده در مورد جنگ‌های گوریلابی نداشتند. روش‌های را که آنها پیش می‌گرفتند اکثراً غیر عملی و حتی بصورت کل غیرمسلکی بود. گرچه این نقطه قابل تعجب نبود؛ زیرا فعالین عمده سی آی ای افراد نظامی نبودند و تجربه مربوط را نیز نداشتند و بالاتر از همه از افغان‌ها نیز شناخت نداشتند. بصورت خلص، هرگاه به امریکایی‌ها دست آزاد در بین مجاهدین داده میشد، نتیجه جز فاجعه‌های ستراتیژیکی و تکتیکی چیزی دیگری به بار نمی آورد. به عبارت دیگر وحدت از هم میپاشید و امریکایی‌ها نمیدانستند جنگ گوریلابی افغان را بکدام شکلی به پیش ببرند؟

اختر با دور نگهداشتن دوستان امریکایی ما از صحنه جنگ، سهم بزرگی را در جهاد ایفا نمود و من بصراحت می‌خواهم بگویم که اختر یگانه کسی بود که توانست این کار را انجام دهد. حتی رئیس جمهور ضیاء تحت فشار قرار می‌گرفت تا به امریکا دست آزاد در جهاد داده شود. ولی ثبات کرکتر اختر، مانع عملی شدن این موضوع گردید.

موضوع دیگری که باعث اذیت امریکایی‌ها در معاملات با اختر و آی اس آی میگردید این بود که آنها پی بردند ما احزاب بنیادگرای اسلامی و قوماندانان آنها را در تخصیص اسلحه نظر به دیگران مورد توجه قرار داده بودیم و مسلماً اختر تلاش داشت تا جنگ را ببرد و یک حکومت اسلامی، جانشین حکومت کمونیستی گردد. وی همچنان میدانست که برآورده شدن این هدف صرف در صورت پیروزی نظامی در میدان جنگ میسر بود. این پیروزی بنوبه خود مستلزم عملیات موثر و متداوم علیه اهداف کلیدی بود و بر علاوه تمام قوماندانان میبایست بدون در نظر داشت عقاید سیاسی شان در عملیات مشترک همکاری لازم مینمودند.

اختر همیشه این واقعیت اساسی را که بوجود آمدن یک حکومت اسلامی در کابل بمعنی پیروزی در قدم اول بود، از نظر دور نداشت و منحیت یک عسکر برازنده و با تجربه وی این اصل را با دادن اسلحه مهمات و اکمالات به احزاب و قوماندان‌های که موفقانه عملیات میکردند در عمل پیاده میکرد.

موضوع مرتبط دیگری هم وجود داشت که روی آن اختر و سی آی ای سازگاری نداشتند و این موضوع هم شامل توزیع اسلحه بود. سی آی ای طرفدار تحویلهای مستقیم اسلحه به قوماندانان در میدان جنگ بود و به این ترتیب اهمیتی به احزاب سیاسی در پیشاور قایل نبود. البته این طریقه بود که اختر مجبور به کاربرد آن در شروع جهاد قبل از تشکیل اتحاد گردیده بود. بعد از تشکیل ائتلاف و اتحاد تقریباً رهبران و اختر اصرار داشتند که باید اسلحه و مهمات از طریق احزاب توزیع گردد و احزاب بنوبه خود مسئولیت تخصیص دادن آنرا در داخل حزب به عهده بگیرند. ولی نظر امریکایی‌ها این بود که تحویلهای اسلحه به آنها که امریکایی‌ها میخواستند به نفع خود مورد استعمال قرار بدهند، موثریت جنگ را بیشتر میساخت. گرچه این امر در کوتاه مدت و یا در یک عملیات مشخص میتوانست مفید ثابت شود؛ اما در درازمدت و به یک مقیاس وسیعتر این شیوه باعث دردسر و مشکلاتی جدی میگردد. در صورت تحویلهای مستقیم اسلحه به صدها قوماندان چگونه میتوانست این پروسه تحت کنترل قرار بگیرد؟ در حالیکه توزیع اسلحه حتی به هفت

حزب کار مشکل بود. در عمل سیستم پیشنهادی امریکایی‌ها یعنی توزیع مستقیم اسلحه به قوماندانان منجر به بروز جنگ‌های داخلی، چور و چپاول، فساد و هرج و مرج میگردید و حالتی چون وضع کنونی، بمیان می آمد و هکذا اختر برحق بود که علیه این طریقه توزیع اسلحه مقاومت نماید.

در عمل تقریباً هفتاد درصد کمک لوژستیکی به احزاب بنیادگرا تعلق میگرفت. در حالی که هیچ حزبی بصورت منفرد بیش از بیست فیصد بدست نمی آورد. امریکا به این عقیده بود که در این شیوه ملحوظات سیاسی در نظر گرفته میشود. در حالیکه چنین نبود منحنیث یک شخص که برای چندین سال مسئولیت تخصیص مهمات و ملزومات را برای احزاب داشتیم، با اعتماد میتوانم بگویم که این طریقه بر بنیاد موثریت عملیات استوار بود در حالیکه من مکلف بودم این پالیسی را تحقق ببخشم، اختر از نزدیک متوجه حالات جاری بود.

اختر در مباحثات و جروبحث‌ها، شخص برده بار و منطق پذیر بود؛ ولی در عین حال به هیچ قیمتی خلاف پرنسیپ‌های خود عمل نمیکرد. او همیشه با مجاهدین به ارتباط پرابلم‌های شان برخورد دلسوزانه داشت و ساعت‌ها را با رهبران افغانی در جروبحث‌های مغلق و توأم با احساسات سپری مینمود، بدون آنکه آنها را برنجانند و یا اینکه در ارتباطات شان خدشه وارد کند. وی همچنان تحت هیچ شرایطی حاضر نبود به ارتباط موفق خود سازش کند. این مشخصه اختر، وی را از دیگران متمایز میکرد و در حقیقت راز موفقیت او بود. زیرا افغان‌ها در مقابل حتی کوچکترین توهین حساسیت زیاد دارند.

حتی سی آی ای نتوانست که به روش‌های اختر انگشت انتقاد دراز کنند. برعلاوه تعدادی محدودی در امریکا و پاکستان هم از تحکیم ارتباطات کاری که بین اختر و کیسی که هر کدام رئیس سازمانهای استخباراتی کشورهای شان بودند اطلاع نداشتند. آنها در هم‌نوایی و فضای اعتماد متقابل کار میکردند. من هرگز نشنیدم که کیسی با اختر در جریان مباحثات شان روی پیشبرد جنگ مخالفت کند. یک و یا دومرتبه در

جریان کنفرانس‌ها، وقتی اختر روی ضرورت تهیه کدام نوع اسلحه مشخص اصرار میکرد، یکی از کارمندان کیسی در جهت مخالفت شروع به بحث میکرد ولی کیسی این بحث را رد کرد و میگفت که اختر بصورت کل در این جنگ شامل است و مسلماً وی از هرکسی دیگر ضروریات خود را بهتر میداند؛ ما صرف باید او را کمک نماییم. **مرگ کیسی ضربه جدی به جهاد بود.**

بعد از اینکه قناعت وی را مبنی بر کفایت درکار حاصل نمودم دریافتم که اختر آدم مشکل پسند نبود، وقتی مادونش مورد اعتمادش قرار میگرفت دیگر در کار محوله روزمره آنها مداخله نمیکرد. بدینترتیب اختر برابم اجازه داد تا امور محوله ام را خود پیش ببرم و توانایی آنرا وی به اساس نتایج حاصله ارزیابی میکرد.

اختر به ارتباط پیشبرد جنگ گوریلائی، نظر مشخص به خود را داشت و در صورتیکه یک روش و یا تکتیک در میدان جنگ با ناکامی مواجه میشد وی در صدد تعویض و تغییر آنها میشد و هرگز روی ادامه طرق اشتباهی و ناکام پا فشاری نمیکرد. او قبل از اینکه تصمیم نهایی بگیرد، مشوره میخواست و به بحث گوش میداد و عمیق فکر میکرد. او این توانایی را داشت که در ذهن دیگران مفکوره‌های را تداعی کند که همواره منتج به هماهنگی و هم نظری بین آنها میگردد. او مرا هرگز مجبور نمیکرد تا کاری را که نمیخواستم انجام بدهم، زیرا میدانست که کارهای تحمیلی به ندرت به موفقیت می انجامد. من بخاطر اعتمادی که به من داشت و آزادی عمل که در وظیفه برایم داده بود خود را ممنون اختر میدانستم.

اختر توانایی آنرا داشت که بعضی کارها را به دیگران محول نماید. درحالیکه این مشخصه در وجود صاحب منصبان عالیرتبه کمتر دیده میشود. او بصورت نورمال در هر ربع کنفرانس‌های عملیاتی دایر میکرد و طی آن عملیات نظامی را بررسی میکرد و پلان کاری را برای ماه‌های آینده به بحث میگرفت و تصامیم لازم اتخاذ مینمود. زمانیکه ستراتیژی در جلسه مشخص میگردد، دیگر او به کارهای من در امور عملیاتی و

لوژستیک می‌دخاله نمی‌کرد. اگرچه پیشرفت کارها را همواره مشاهده و تقفیش مینمود و در صورتیکه کارها مطابق میلش انجام نمی پذیرفت خواستار دلایلی بدان ارتباط میگردد. ولی هرگز تصمیم عجولانه کنترول مستقیم را بدست نمی گرفت.

وقتی عملیات در جریان میبود وی نقش خود را در پشتیبانی، حمایت، توصیه و کمک خلاصه مینمود که این طرز برخورد برای یک شخص در موقف اختر یک امر دشوار بود؛ زیرا وی در آخرین تحلیل مسئولیت پیشبرد جنگ را به عهده داشت. این مناسبات حسنه کاری بین ما در ظرف یک سال برقرار گردید و در اوایل خودم نظر به اختر تازه کار و بی تجربه بودم؛ وقتی من شامل آی اس آی گردیدم چهار سال از کارکردهای اختر در امور جهاد گذشته بود. در اینجا بطور مثال میخوام موضوع توزیع راکت‌های زمین به هوا (۷- SA) را یاد آور شوم. در ابتدا میبایست موافقه اختر را قبل از توزیع این راکت‌ها برای هر حزب و قوماندان بدست می آوردم. مدتی بعدتر ضرورت این امر دیگر مرفوع شد. چنانچه حتی در توزیع راکت‌های ستیگر اختر برای من صلاحیت و اختیار داده بود مشروط بر اینکه در مورد ساحات استقرار آنها در کنفرانس عملیاتی باوی به موافقه برسم.

در بسیاری موارد وی احساسات واقعی و دلسوزانه در برابر رنج و الم دیگران از خود تبارز میداد؛ چه در اوایل سال ۱۹۸۶ من اطلاع یافتم که عده زیادی از فامیل‌های شهدا در کمپ‌های مهاجرین زندگی رقتبار داشتند و بر علاوه هیچ نوع اتکا و پشتوانه در زندگی نداشتند. حتی احزاب شان که در برابر آنها مسئولیت اخلاقی داشتند که باید آنها را کمک میکردند، سرنوشت آنها را بدست فراموشی سپرده بودند. حالت رقتبار زندگی آنها و بی توجهی احزاب به رفاه و آرامش شان تأثیرات سوء بر جهاد داشت و بدون شک وقتی مجاهدین میدیدند که فامیل‌های شهدا مورد توجه و پشتیبانی قرار ندارند به مشکل حاضر میشدند به جنگ بروند. از این حالت اجنت‌های شوروی و افغان که اکثراً آنها بودند در کمپها نفع میبردند. زیرا وظیفه داشتند تصمیم فامیل‌ها را مبتنی بر پشتیبانی از جنگ خدشه دار سازند. اینها رهبری مجاهدین را بخاطر بی

توجهی و بی‌علاقگی به حالت فامیل‌ها مورد استهزا قرار میدادند و در عین زمان شایعاتی را مبنی بر رشوه خوری و خیانت رهبران پخش مینمودند. اینها بخاطر تقویت اتهامات شان زندگی اکثریت رهبران را در ویلاهای پرزرق و برق در پیشاور و اسلام آباد مثال می‌آوردند و بر علاوه کمپ نشینان را متوجه مینمودند که چگونه رهبران با گذشت هرروز به قیمت جهاد متمول تر میگرددند درحالی که آنها حتی ضرورت های مبرم فامیل‌های شهدا را برآورده نمی‌ساختند.

وقتی من اختر را از جدی بودن این موضوع مطلع ساختم او خیلی ناراحت شد و من برای اولین بار اشک را در چشم‌های او دیدم. او بلادرنگ خواستار تدویر جلسه اتحاد برای روز بعدی شد و در جلسه با احساسات زیاد طولانی صحبت نمود.

قسمتی از این پرابلم ناشی از عدم موجودیت وجوه پولی بود؛ زیرا هرگاه احزاب مبلغ بیست دالر را برای هر فامیل در یک ماه تخصیص میدادند به جهاد اصلاً پشتوانه باقی نمی‌ماند. برای اختر هردو جهت این پرابلم قابل درک بود و بنابراین وجوه اضافی را از ریزرف های آی اس آی بدین ارتباط تخصیص داد. بعد از این دیگر اختر فامیل‌های شهدا را فراموش نکرد و مرتب از من در مورد شان خواستار معلومات میشد و کمک به آنها را به بحث میگرفت.

موضوع دیگری که همیشه برایم به ارتباط پیشبرد جنگ مطرح بود و در روزهای اول مباحث طولانی روی آن با جنرال اختر داشتم موضوع عدم موجودیت تبلیغات در مورد تلاش‌های مجاهدین در جنگ بود که در نتیجه دستاوردهای مجاهدین وموفقیت‌های شان و قربانی های را که متحمل میشدند هرگز به گوش مردم در پاکستان نمی‌رسید. اختر خودش به کسب شهرت زیاد علاقه نداشت و اینکه چرا حاضر نمیشد در پای صحبت با وسایل اطلاعات جمعی بنشیند برای من قابل درک بود. ولی بدون شک فعالیت‌های مجاهدین شایستگی آنرا داشت که خارج از دایره آی اس آی نیز برای تعدادی زیادی آشکار گردد. من اصرار می‌ورزیدم تا جنرال اختر از وسایل اطلاعات جمعی برای اینکار استفاده کند و برای

ماه‌ها این موضوع را ارائه مینمودم و به وی تأکید میکردم که تمام امکانات دست داشته مان را بخاطر جلب توجه و پشتیبانی مردم پاکستان به جهاد به کار ببندیم تا باشد به مهاجرین افغان کمکی شده باشد. ولی این حرفها بروی تأثیری نکرد و زمانی که من در این مورد به صراحت صحبت کردم به من چنین گفت:

«موفقیت‌های جهاد افغان منجر به حسادت‌های مسلکی در مقابل من شده است و من برای خود یک اردو دشمن را ایجاد کرده‌ام و تلاش بیشتر از این بخاطر بازتاب دادن داعیه جهاد افغان در حقیقت تلاشی برای تبارز خودم تلقی میگردد. زیرا من و افغانستان را یک وجود واحد بررسی میکنند. همچو تبارزها باعث به میان آمدن عکس‌العمل‌های خشن علیه من و جهاد میگردد و در نتیجه داعیه مان را متضرر میسازد. برعلاوه همچو تبارز و بازتاب را رئیس جمهور ضیاء تحمل نخواهد کرد.»

جماعت اسلامی یگانه حزب سیاسی در پاکستان بود که فعالانه از جهاد افغانستان پشتیبانی میکرد. رهبر این حزب روابط نزدیک با بنیادگراها برقرار نموده بودند و حکمتیار مورد توجه و حسن نظر شان قرار گرفته بود. برعلاوه رهبران جماعت اسلامی در نقاط مختلف کشور جلسات عمومی تدویر میکردند تا اذهان عامه را در پاکستان به نفع جهاد بسیج نماید. من مطمئن هستم که اختر درک عمیقی از عدم ایستادگی در مقابل تخریب و تبلیغات دشمن علیه جهاد در پاکستان داشت. ولی این مجال را نداشت که آنرا در محضر عام تکذیب نماید. مجاهدین و مهاجرین را متهم به جنایات خشن در صوبه سرحد و بلوچستان میکردند و به آنها اتهام استفاده از تفنگ و حمله بر مردم محلی میبستند. آنها را متهم به دزدی زمین و تجارت که حق پاکستانی‌ها بود میکردند. اجتهای خاد و (RAW) همواره بین مهاجرین و مردم محل منازعات را دامن زده و بوجود می‌آوردند. اینها اغلب در محل بم‌گذاری میکردند که در انفجار آن‌ها تعدادی زیادی مردم بیگناه کشته میشدند و بدین ترتیب مردم افغان‌ها و جنگ را مسئول حال شان میدانستند. ماهم میدانستیم که اکثر این اتهامات حقیقت نداشتند ولی ما در عین حال قادر به تکذیب آنها نیز نبودیم. بطور مثال اسلحه بداخل پاکستان توسط ملک‌های قبایلی پاکستان در تفاهم

با حکومت کمونیستی افغان قاچاق میشد. در حالیکه فابریکه‌های مواد مخدر در پاکستان قرار داشتند و اکثر قاچاقبران مواد مخدر پاکستانی‌ها بودند که هر کدام میلیون‌ها دالر ازین پیشه حرام بدست می آوردند. با تأسف عاملین اصلی هرگز افشا نمیشدند. رویهمرفته بخاطر بی تفاوتی رئیس جمهور به ارتباط مسئله و موجودیت دشمن‌های زیاد در داخل و خارج از دایره آی اس آی، اختر دستاوردهای چندانی در عرصه ارتباطات با مردم را تصاحب نکرد.

جنايات شوروی نیز در همین مقیاس بود و من نظر به دلایلی نمیتوانستم برای مدتی زیادی درک نمایم چرا ژورنالیست‌های بین‌المللی جنايات دهشت افگنانه قشون شوروی را در افغانستان نادیده می‌گرفتند. کشتار بیهم زنان و اطفال، زیاده روی‌ها در شکنجه، به برچه کشیدن اطفال و تجاوز به زنها در هلیکوپتر و بعد بیرون انداختن آنها، از جمله جناياتی است که عسکر شوروی در افغانستان مرتکب شده است و هیچ تلاشی هم بخاطر بسیج نمودن اذهان عامه در دنیای آزاد علیه وحشت شوروی در افغانستان صورت نگرفت. قریه‌ها یکی بعد دیگری بخاک یکسان می‌گردیدند. در حقیقت یکی از تکنیک‌های انتخابی شوروی این بود که میلیون‌ها انسان را در این سرزمین بی خانمان بسازد. کلبه و حاصلات شان را به آتش بکشاند و میلیون‌ها ماین را در این خاک فرش کند. ولی باوجود آنهم این جریانات در سرخط‌های اخبار جهان هرگز بازتاب نیافت و به این ارتباط بی تفاوتی وجود داشت که نه من و نه جنرال اختر قادر به درک و یا رفع آن بودیم و اما در یک عرصه که عبارت بود از دریافت کمک مالی زیاد برای جهاد از عربستان سعودی، اختر عنصر کلیدی برای قانع ساختن حکومت سعودی بخاطر پشتیبانی از جنگ بود و آخر الامر در مقابل هر دالر که امریکایی‌ها برای سی آی ای جهت خریداری اسلحه میدادند، عربهای سعودی نیز بعمل بالمثل و بلادرنگ مبادرت می‌ورزیدند. سعودی‌ها صدها میلیون دالر را به جهاد دادند و این کمک سخاوتمندانه آنها است که امروز مجاهدین را در میدان جنگ نگهداشته است. در حالیکه کمک‌های امریکا بطور فاحش برای آنها تقلیل یافته است. عرب‌های پولدار شرق‌میانه نیز به صورت انفرادی مبالغ

هنگفتی را به احزاب مشخص کمک نمودند. شهزاده ترکی رئیس خدمات استخباراتی آنزمان عربستان بارها از اسلام آباد دیدن مینمود و مناسبات خیلی عالی با جنرال اختر داشت و هر دوی آنها سخت عقیده مند به اخوت اسلامی بودند که مرزها را نمیشناسد. قابل یادآوری است که مجاهدین مدیونیت شان به سعودی را هرگز فراموش نکرده اند.

شهزاده ترکی الفیصل نماینده رسمی عربستان سعودی برای جهاد افغان بود وی حداقل سال دومرتبه بصورت مخفی از پاکستان دیدن مینمود تا وضع جهاد را با جنرال اختر و مجاهدین افغان مورد بحث و ارزیابی قرار بدهد. بنظر من او یک مرد کاملاً مهربان و با وقار بود و توجه عمیق به داعیه افغان داشت. شخصیت وی انعکاس دهنده تربیه اشرافی وی بود و با آنها او یگانه شهزاده متواضع عرب بود که من میشناختم. تحصیلات و تجارب و اندوخته اش در غرب، شهزاده ترکی را از حسادت‌های معمولی عربی در مقابل مردم غیر عرب رهایی بخشیده بود. شهزاده ترکی و جنرال اختر علاقه خاصی به همدیگر پیدا کرده بودند و به این اساس حکومت عربستان سعودی پشتیبانی کامل از جهاد افغان میکرد.

نفوذ اختر در حکومت چین بر تحویلهی مقادیر زیاد اسلحه و مهمات برای جهاد چشمگیر بود. اختر با تمام هیئات های بلندرتبه خارجی که به پاکستان می آمدند ملاقات بعمل می آورد و آنها را در جریان امور جنگ و پرابلمهای ناشی از آن قرار میداد. طی سالهای کارش از احترام زیادی به خاطر کفایت مسلکی و ثبات شخصیتش برخوردار شده و اکثراً بنظر میرسید که وی نقش وزیر خارجه کشور مانرا بخاطر جلب کمک و حمایت به جهاد افغان بازی میکرد.

باید در اینجا خاطر نشان بسازم که جنرال اختر رئیس عمومی آی اس آی چندین وظیفه ملی و بین‌المللی دیگر را نیز بر علاوه جنگ افغان به عهده داشت. آی اس آی یک سازمان وسیع و حساس است که رئیس آن با مشکلات گوناگون و مغلق مواجه میباشد. آی اس آی جایست که اشتباهات در آن هرگز بخشودنی نیست و در اینجا یک تصمیم غلط منجر

به ضربه جبران ناپذیری به منافع ملی می‌گردد. برای توضیح بیشتر نقطه نظر خود، دو حادثه ذیل را طور مثال تشریح مینمایم:

یکی از مسئولیت‌های اختر امنیت داخلی بود که حفاظت از حکومت و رئیس‌جمهور را در مقابل تخریب و سبوتاژ و شورش در بر میگرفت. بتاريخ ۶ ماه جولای ۱۹۸۰ یک مظاهره وسیع ضد حکومت نزدیک بود از کنترل خارج شود؛ مظاهره کنندگان سکرتریت ملی را اشغال نموده بودند و دفاتر حکومت مرکزی را نیز بسته و ماشین حکومت را فلج نموده بودند. اداره ملکی از کنترل این وضع عاجز مانده بود و نماینده‌های بلند رتبه حکومت که خواستند مداخله نمایند از طرف مظاهره کنندگان رد گردیدند. در اینحالت جنرال اختر داوطلب شد که موضوع را حل و فصل نماید و در نتیجه یک تیم کوچک از آی اس آی که تحت هدایت شخص اختر کار میکرد موضوع را به صورت قابل قبول و بدون توصل به زور حل و فصل نمود. بعداً جنرال اختر تلاش‌های راکه برای یک کودتا علیه جنرال ضیاء راه انداخته شده بود از طریق دستگیر کردن افراد مشکوک قبل از شروع حمله خنثی نمود. این حمله کودتا قرار بود در یک رسم گذشت نظامی که رئیس‌جمهور در آن سهم میگرفت صورت بگیرد. جالب اینجاست که پلان مشابه ترور رئیس‌جمهور سادات در مصر به موفقیت انجامید.

جنرال اختر میتوانست تنها نصف وقتش را صرف جنگ افغان نماید ولی هیچ روزی نبود که وی خود را در جریان حوادث به ارتباط جنگ نگذارد. نسبت مصروفیت‌های زیاد اکثراً نمیتوانستم با او بحث داشته باشم. ولی او اگر مرا نمی‌دید از طریق تلفون در مورد موضوع که من در نظر داشتم از من سوال میکرد و میخواست در مورد جدیت موضوع مورد نظر در جریان باشد. اگر من چندین روز پیهم طالب ملاقات نمیشدم وی مرا بنزد خود میخواند و در مورد حوادث خود را آگاه میساخت و بر علاوه دلیل نرفتنم ام را به نزدش جویا میشد. او معمولاً ترجیح میداد هنگام شب با من پیرامون موضوعات جهاد صحبت کند و وضع نظامی و لوژستیکی را به بحث بگیرد. وقتی او مرا ز طریق تلفون نمی‌یافت سخت متأثر میشد. بدون در نظر داشت اینکه من در اسلام آباد، کوئته، پشاور و یا

جای دیگر میبودم. این روش در ظرف سه و نیم سالی که من با وی بودم
بدیم منوال ادامه داشت.

راه پیرچ

پیروزی

اختر ثابت نمود که نتنها مجاهدین قادر به حفظ موقف خود بودند بلکه موفقیت شان در میدان جنگ نیز امری بود تحقق پذیر.

جنرال اختر در پیشبرد جنگ گوریلابی به تعرض تکتیکی عمیقاً عقیده مند بود. بدون شک درین طرز تفکر وی کاملاً برحق بود. زیرا هیچ جنگی تنها با روش‌های دفاعی نمیتواند به پیروزی برسد. او ضرورت استعمال ماهرانه و متعوضانه اسلحه و ضرورت غافلگیری‌های تکتیکی را نیز کاملاً میدانست. این روش‌ها بارها منجر به موفقیت ما در میدان جنگ میشد. اخیراً استعمال راکت اندازهای یک میله و چندمیله را در پلان تعرضی مجاهدین شامل نمود که با استعمال این اسلحه هیچ هدفی با ارزشی در داخل افغانستان از حمله مجاهدین مصونیت نداشت. همچنان به استثنای ماه‌های زمستان، تعدادی زیاد راکت‌ها از جهات مختلف بالای شهر کابل فرومیریخت و در تاریکی شب آتش انداخت قیچی وار آسمان آنرا روشن میساخت. این تکتیک‌ها، احساس عمیق عدم مصونیت را در اذهان شوروی و افغان‌ها ایجاد میکرد. بالمقابل افغان‌ها و شوروی‌ها قسمت زیادی از قشون شانرا به وظایف محافظوی می گماشتند و بدینترتیب از قدرت آنها برای رویدست گرفتن عملیات تعرضی کاهش بعمل می آمد و پیشبرد ستراتیژی کاملاً دفاعی برای آنها به معنی قبول شکست بود.

اصرار اختر روی استعمال تعرضی اسلحه ضد طیاره مخصوصاً بعد از سال ۱۹۸۶ با راکت ستنگر یکی از فکتورهای کلیدی بود که جنگ را به نفع مجاهدین سمدهی کرد. تاکتیک اختر مبنی بر استقرار این سلاح در اطراف میدانهای هوایی بحیث کمین و مجهز با تیم‌های متحرک آتش به موفقیت چشمگیری منجر گردید. در حقیقت استعمال تعرضی راکت ستنگر از نقطه نظر من مقامات شوروی را متقاعد نمود که هرگز نمیتوانند جنگ را ببرند. ما همچنان اهداف فریب دهنده را نشان میدادیم

تا طیاره‌ها آنرا مورد حمله قرار دهند و این روش موفقانه بود که ما بکار میبردیم.

در اوایل سال ۱۹۸۷ برای ما روشن شده بود که شوروی‌ها نمیتوانند برای مدتی زیادی در افغانستان دوام کنند. جنرال اختر و من با درک این اصل دست بکار شدیم تا ستراتیژی عملیات خود را حین خروج شوروی‌ها از افغانستان و بعد از آن مشخص سازیم. از چیزیکه اختر کاملاً مطمئن بود و صحت باور وی را زمان به اثبات رسانید این بود که بمجرد شروع خروج شوروی از افغانستان، ایالات متحده آمریکا تحویلدهی اسلحه را به مجاهدین کاهش میداد. وی معتقد بود که امریکایی‌ها پشتیبانی شانرا بخاطری کاهش میدادند تا از یک پیروزی مستقیم نظامی مجاهدین جلوگیری بعمل آورده باشند.

در هر جنگ گوریلابی زمانی فرامیرسد که قوماندان باید وضع را بررسی نموده و لحظه گذار به جنگ تعرضی (جبهه ای) را دریابد؛ به عباره دیگر باید لحظه مقابل شدن با دشمن در میدان جنگ و بدست آوردن پیروزی نظامی را درک و مشخص نماید و این نقطه آخرین مرحله یک جنگ گوریلابی است.

لحظه و زمان این مرحله باید بصورت دقیق برگزیده شود. زیرا اگر در چنین لحظه حساس گوریلاها به شکست مواجه شوند داعیه آنها برای ماه‌ها و سال‌ها عقب می افتد. از آنهای که همچو تصمیم را عجولانه گرفته اند میتوانند از جنرال (جی‌آپ) علیه فرانسه در هندوچین در اوایل دهه پنجاه و از تجاوز (Tet) ویتنام شمالی در ویتنام در سال ۱۹۶۸ نام برد. باوجودی که در هر دو حالت ذکر شده گوریلاها موفق بدآمدند ولی با آنهم تجاوزات عنعنوی آنها منجر به شکست های پربهای شد.

قضاوت جنرال اختر این بود که در صورت اخراج شوروی‌ها از افغانستان، مجاهدین نباید تلاش کنند تا کمونیست‌های باقیمانده افغانی را با شیوه‌های عنعنوی مغلوب نمایند و عقیده داشت که میتوانند پیروزی مجاهدین را بدون متصل شدن به همچو یک امر بدست آورند.

بر مبنای آرزوهای اختر موافقه نمودیم تا به سیاست مرگ با هزار زخم ادامه بدهیم، البته تأکید مزید روی ادامه فشار بالای کابل داشتیم. در حالیکه هیچ انحرافی را از تحقق این هدف اساسی مجاز نمیدانستیم؛ عملیات‌های دیگر را به اساس موفقیت در امر از پادآوردن کابل ارزیابی میکردیم. طبق فیصله باید شهر کابل محاصره میشد و از تمام جهات مورد حملات راکتی قرار میگرفت و میدان هوایی کابل باید از طریق حملات متداوم راکتی از کوه صافی واقع در شمال شرق غیر قابل استفاده میگردد. نقاط موانع باید در مسیر خطوط اکمالاتی شاهراه سالنگ و بین شهر و مرز شوروی ایجاد میشد. هدف این بود تا جریان کمک لوژستیکی که بعد از خروج قشون شوروی که از طرف آن کشور به کابل داده میشد متوقف و یا مختل گردد. این عملیات طبق پلان باید در ساحه تونل سالنگ جایی که شاهراه از نقطه فوق العاده با اهمیت هندوکش میگذرد متمرکز میشد. این ساحه در واقع مجرای تنفسی کابل بود. تمام عملیات‌های دیگر در افغانستان از اهمیت دومی برخوردار بودند و بخاطر فلج ساختن متباقی گارنیزون‌های افغانستان دیزاین شده بودند.

اختر عقیده داشت که این ستراتیژی میتوانست رژیم نجیب الله را در ظرف چندماه از پادآورد و من بدین ارتباط با اختر کاملاً هم عقیده بودم. اما در ماه مارچ سال ۱۹۸۷ جهاد، اختر را از دست داد و مباحثات و پلان‌های ما ناتکمیل و بی نتیجه ماند. بعد از آن سال‌های طولانی که طی آن مجاهدین از یک حالت بی بندوبار به یک اردوی وسیع گوریلابی تبدیل شدند، اردوی که شوروی را به زانو درآورد، اختر با یک ترفیع از دیدار پیروزی محروم گشت.

شکست

بزرگترین آرزوی را که او نتوانست بدست بیاورد این بود که او میخواست بعد از شکست شوروی از کابل دیدار بعمل آورد و بمناسبت آزاد نمودن شهر از دشمنانش به خداوند سجده بگذارد.

با تأسف و در عین حال با کمال صداقت میتوان گفت که مجاهدین را در لحظه پیروزی، به شکست مواجه ساختند. این پروسه با ترفیع اختر به یک جنرال چهارستاره از طرف جنرال ضیاء و متعاقباً تقرر وی به حیث رئیس کمیته مشترک لوی درستیزها شروع گردید. در ماه مارچ سال ۱۹۸۷ موج جنگ در افغانستان باوجود که به آهستگی حرکت میکرد، روشن بود که بطرف پیروزی گوریلابی مسیرش را می پیمود. شورویها معتقد بودند که نمیتوانند در میدان جنگ به پیروزی دست یابند. گریباچف در صدد چاره بود تا یک عقب نشینی نظامی را به مثابه یک پیروزی سیاسی در مسکو و برای جامعه بینالمللی بازتاب دهد. برعلاوه پلان اخراج اردوی سرخ بصورت مشخص و البته سری شامل اجندای کرملین بود. درین مقطع مردی که عامل این توهین عظیم به شوروی بود و در ظرف هشت سال که مصروف پیشبرد جنگ گوریلابی علیه یک ابرقدرت در یک بُعد وسیع بود و در این مدت همقطارانش از وی سبقت جسته بودند، با یک ترفیع از آی اس آی برکنار گردید. این امر خود اختر را شوک داد و برای تقریباً یک هفته حاضر نشد و ظایفش را به جانشینش یعنی جنرال حمیدگل محول نماید. البته اختر امیدوار بود تا کنترل جهاد را از موقف جدیدش نیز در دست داشته باشد و اما چنین نشد.

به عقیده من اختر اساساً از طرف ضیاء به خاطر کسب خوشنودی ایالات متحده امریکا برطرف گردید. مسلماً ترفیع اختر و اخراجش از آی اس آی درین لحظه، برتریهای مشخص را به رئیس جمهور ببار آورد. یکی از این برتریها را میتوان بطور مثال موفقیت احتمالی جهاد نامید. ولی فشار امریکاییها بدون شک فکتور اصلی برکناری اختر بود. زیرا

بطوری که قبلاً اشاره نمودم، اختر همیشه تلاش‌های امریکا را مبنی بر تربیه مجاهدین از طرف آنها رد و به ناکامی مواجه میساخت. اختر همچنان نظر امریکا را در مورد تخصیص اسلحه و توزیع آن بدون مشوره احزاب سیاسی رد میکرد. در اوایل ۱۹۸۷ تعدادی زیادی در ایالات متحده موجودیت اختر را مؤثر نمیدانستند. اینها اعتراف میکردند که اختر بنیانگذار پیروزی در میدان جنگ بود ولی بعد از بدست آمدن پیروزی باید کنار گذاشته شود.

امریکایی‌ها اختر را حامی انعطاف ناپذیر یک حکومت بنیادگرای اسلامی در کابل میپنداشتند و همچنان عقیده داشتند که طی سال‌های اخیر بنیادگرایان را در توزیع اسلحه که از طرف امریکا خریداری میشد روی ملحوظات مذهبی نظر به دیگران مساعدت نموده است و اینها میدانستند که اختر خود را به یک پیروزی نظامی وقف کرده بود و کمونیست‌ها را در کابل سقوط داد.

امریکایی‌ها میخواستند که شوروی‌ها خارج گردند ولی در عین حال طرفدار به قدرت سیدن بنیادگراها نبودند. زیرا از بوجود آمدن دولت اسلامی دیگری مشابه ایران سخت هراس داشتند. درین مورد نظر امریکایی‌ها و شوروی‌ها مشابه بود. چه شوروی‌ها نیز از یک حکومت اسلامی و متعاقباً تحریک اهداف ملی و مذهبی در جمهوریت‌های مرزی خود خوف داشتند. بدینترتیب هر دو ابرقدرت درگیر در جنگ، طرفدار یک حالت بن بست در افغانستان بودند. اولین قدم درین مسیر از طرف ایالات متحده بر طرفی اختر از آی اس آی و دور کردن وی از جهاد بود. فشار امریکایی‌ها برای بر طرفی اختر با هدف جاه طلبانه ضیاء مبنی بر کسب شهرت پیروزی جنگ و راضی ساختن مخالفین نظامی و سیاسی اختر منجمله صدراعظم وقت پاکستان مطابقت داشت.

باوجود که یکتعدادی زیادی ضیاء را بنیادگرا میگفتند ولی این اصل نزد رئیس جمهور آنقدر اولویت نداشت. او بدون شک یک مسلمان پرهیزگار بود ولی سیاستمداری بود که کمتر مورد توجه بنیادگرایان قرار میگرفت. مسلماً بدون موجودیت ضیاء، جهاد موفق نمیتوانست وجود داشته باشد؛

ولی در عقب این چهره مردمی یک سیاستمدار حسابی قرار داشت که موقف اش را از هر پدیده برتر میدانست. سرسخت ترین بنیادگرا گلبدین بود که بعد از انکار ملاقات با رئیس جمهور رونالد ریگن حین بازدید از ملل متحد مورد نفرت امریکایی قرار گرفت. البته این عمل مورد رضایت ضیاء هم واقع نشد. در دو مورد در حضور من ضیاء به اختر هدایت داد تا گلبدین را گوشمالی بدهد و میگفت که «برای گلبدین باید هوشدار داده شود که این پاکستان بود که او را یک رهبر افغان ساخت و در صورت که به تخلف ادامه بدهد، این پاکستان خواهد بود که او را از بین خواهد برد.»

اختر پیغام ضیاء را به گلبدین مؤدبانه رسانید. ولی کدام تأثیر مثبت نداشت. وقتی گلبدین یک تصمیم را میگرفت دیگر هیچکس نمیتوانست او را مجبور به تغییر آن کند. فکر میکنم او از لجاجت افغانی دو حصه را گرفته بود.

ضربه دوم به جهاد با منفجر شدن ده هزار تن سلاح و مهمات در ذخیره گاه کمپ اوچره در راولپندی در ماه اپریل سال ۱۹۸۸ وارد شد. در اثر این آتش سوزی بی سابقه که شاید هرگز در پاکستان شعله ور نشده بود، تمام ذخایر جنگی مجاهدین از بین رفت و بدینترتیب توانایی آنها برای راه اندازی یک جنگ موثر حین برگشت عساکر شوروی بطور بی سابقه کاهش یافت. به این ارتباط ملامتی‌های زیادی به آدرس راولپندی سرازیر شد و سوالاتی مطرح میشد که چرا به این پیمانانه اسلحه در یک ساحه پرنفوس جابجا شده بود و کی مسوول حادثه بود؟ (صد نفر در این حادثه کشته شد و بیش از یکهزار نفر زخمی شدند.)

ذخیره مهمات در اوچره از اهمیت فوق العاده برای اكمال مجاهدین برخوردار بود و این نقطه بخاطر موقعیت مرکزی آن برای این کار انتخاب شده بود و از اهمیت فوق العاده برای پیروز عملیات داخلی افغان برخوردار بود و بعد از انفجار به ذخیره کردن اسلحه و مهمات درین نقطه اجازه داده نشد.

رئیس جمهور و صدراعظم هر دو از این کمپ اسلحه آگاهی داشتند و از

آن بازدید بعمل آورده بودند و هیچگاهی به ذخیره نمودن موقت اسلحه و مهمات در این نقطه مخالفت نه ورزیده بودند. طی هشت سال این کمپ مخفیانه مورد استفاده قرار داشت که بعد از جنگ دوم جهانی بزرگترین پایپ لاین تحویل دهی مخفیانه اسلحه بشمار میرفت.

این انفجار در حدود یکسال بعد از برطرفی جنرال اختر از آی اس آی صورت گرفت و بعد از برطرفی، وی هیچ کاری را در مورد مقادیر زیاد مهمات درین کمپ نمیتوانست.

حقیقت این است که رئیس جمهور و صدراعظم از موقعیت این کمپ آگاهی داشتند و از آن بازدید بعمل آورده بودند و با ایجاد آن مخالفت نکرده بودند. رئیس جمهور ضیاءالحق رویهمرفته خودش را مؤظف میدانست که از روسای عمومی اش (اختر و حمیدگل) حمایت بکند و بدینترتیب هیئت تحقیق در این ارتباط افرادی را مورد تهاّم قرار نداد. در حقیقت این صدراعظم بود که بزودترین فرصت وظیفه اش را از دست داد و نه کدام جنرال.

بتاریخ ۱۷ اگست سال ۱۹۸۸ رئیس جمهور ضیاءالحق جنرال اختر، رافیل سفیر ایالات متحده امریکا و آتشه نظامی امریکا آقای واسوم (Wassom) و هشت تن جنرال دیگر پاکستانی و کارمندان شان با عمله طیاره که جمعاً ۳۱ نفر میشدند در سقوط طیاره جان شان را از دست دادند. طیاره که سقوط کرد، طیاره رئیس جمهور بود و علت سقوط را بعداً سبوتاژ تثبیت کردند و بدینترتیب در یک ضربه حکومت پاکستان را ریشه کن کردند.

تمام اشخاص مهم و بلندرتبه در شهرک خورد بهاولپور بخاطر تماشای طرزکار تانک جنگی نوع ایم - ۱ امریکایی جمع شده بودند البته اردوی پاکستان میخواست این نوع تانک را خریداری کند.

رئیس جمهور ضیاء و جنرال اختر نباید در این طیاره میبودند؛ ولی آنها را بخاطر قضاوت بهتر روی کاربرد تانک مجبور کردند تا به شهرک فوق الذکر بروند. در حقیقت به این ارتباط مراسمی برگزار نشده بود که

ایجاب حضور رئیس جمهور و یا جنرال اختر را میکرد. زیرا همچو مراسم در شرایط عادی از طرف لوی درستیز بررسی میشد و بدین ترتیب هیچ ضرورتی به حضور رئیس جمهور در محفل مذکور نبود.

به همین ترتیب جنرال اختر در موقف جدید چندان علاقه به همچو یک نمایش نداشت. یک تحقیق و بررسی، سقوط طیاره را سبوتاژ تثبیت کرد، با احتمال اینکه یک نوع گاز مؤثر فلج کننده عصب در بین کابین پیلوت پخش شده و در کمترین فرصت عمل طیاره را از فعالیت بازمانده بود.

عاملین اصلی این حادثه از طرف امریکا و پاکستان افشا نشدند. حتی ایالات متحده باوجود اینکه سفیر و آتشه نظامی شان در این حادثه کشته شدند؛ تلاش ورزید تا این حادثه را مستور سازد. این پلپوت ساختن به شکل مانع شدن از رفتن تحقیق (FBI) به اسلام آباد صورت گرفت. در حالی که در گذشته خیلی نزدیک ایالات متحده (قانون دست دراز) را به تصویب رسانیده بود که به تاسی از آن (FBI) میتواند روی اعمال تروریستی که اتباع امریکا را احتوا کند خارج از کشور شان نیز تحقیق نماید. در مورد حادثه فوق الذکر بعد از چندین ماه به (FBI) اجازه داده شد تا یک تیم سه نفری را جهت تحقیق بفرستند و حتی تیم مذکور تحت فشار بود تا کنجکاوای های زیاد نکنند و بدینترتیب تحقیقات آنها فورمالیته بود.

واقعیت این بود که ایالات متحده از مرگ ضیاء و جنرال اختر متأسف نبود؛ وزارت خارجه امریکا علاقمندی داشت تا موضوع را دامن بزند که میتوانست پای خاد و (KGB) را در قتل های تروریستی از این قبیل بکشاند. این امر باعث تخریب سیاست دیتانت آنها با شوروی میشد و عودت قوای شوروی را از افغانستان به مخاطره می انداخت. برعلاوه چون اتباع ارشد امریکا کشته شده بودند؛ سروصدای مردم را بخاطر تلافی نیز نمیشد نادیده گرفت. از نقطه نظر امریکا یگانه خلایی که در سقوط مذکور وجود داشت این بود که دونفر امریکایی در آن جان شانرا از دست دادند. ولی این یک تصادف بود؛ زیرا جنرال ضیاء از آنها تقاضا کرده بود تا در پرواز برگشت، باوی بروند.

بدینترتیب جنرال اختر هجده ماه بعد از آنکه (آی اس آی) را ترک کرد شهید شد. بعد از مرگ اختر ضربه های کتلوی دیگری به جهاد از طرف امریکا و پاکستان وارد میشد. امریکا برای اینکه اخراج شوروی را سهولت بخشیده باشد بصورت تدریجی تحویلدهی اسلحه را به مجاهدین کاهش داد.

آنها بدینگونه حالت بن بست را در افغانستان نگهداشتند؛ در حالی که پاکستان و آی اس آی از ستراتیژی جنگ گوریلائی به ستراتیژی عنعنوی رفتند و تلاش های شان را برای اشغال جلال آباد راه انداختند. برعلاوه برطرفی اختر، انفجار ذخیره در اوچره و قتل ضیاء و اختر همه و همه جهاد را که نزدیک بود اختر و مجاهدین را به پیروزی برسانند، از هم پاشید.

مراسم تشیع جنازه که برای اختر اجرا شد برای سربازی چون او با آنهام دستاورد کاملاً مطابقت داشت. در این مراسم رئیس جمهور پاکستان، روسای قوای ثلاثه، اعضای سنا و شورای ملی تعدادی زیادی عساکر و منسوبین قوای بحری و هوایی اشتراک کرده بودند. این ها و همزمان اختر در بین مجاهدین در مراسم تشیع جنازه آمدند تا آخرین سلام و احترام شانرا به سرباز خاموش تقدیم بدارند. احتمالاً این مجاهدین خواهند بود که جنرال اختر را با احترام و علاقه بیشتر نظر به هموطنانش بیاد خواهند داشت. پایان

مرگ ضیاءالحق و جنرال اختر: "یتیم شدن رهبران تنظیمی ساخت پاکستان و نوحه سرایی آنها"

جنرال اختر رئیس کمیته مشترک لوی درستیزهای پاکستان (۱۹۷۹-۱۹۸۷ رئیس آی اس آی) و جنرال ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان بتاريخ ۱۷ اگست سال ۱۹۸۸، با ۳۱ نفر دیگر از جمله هشت جنرال پاکستانی، سفیر ایالات متحده امریکا و آتشه نظامی آن کشور در اثر سقوط طیاره حامل شان کشته شدند و عدالت الهی در مورد کسانی که خواست آنها سوختاندن کابل بود، بجا گردید.

مرگ دو جلاذ مردم و ویرانگران کشور ما، سبب اندوه جانگذاز رهبران تنظیمی ساخته شده دست آنها گردید و در ماتم کشته شدن آنها، همانند اطفال یتیم به ماتمداری پرداختند. سرکردگان تنظیمهای هفتگانه بر علاوه اشتراک در جنازه و مراسم ماتمداری این دو جنایتکار که هدایتش چنین بود: « باید شهر کابل محاصره و از تمام جهات مورد حملات راکتی قرار گیرد »، پیامها و جزوههای حاوی مرثیه و جملات تملق آمیز را نیز بدین مناسبت انشاء و نشر نمودند.

برهان الدین ربانی سرکرده جمعیت اسلامی برای خاک زدن به چشم مردم و بدون ذکر نام جنرال اختر مرگ ضیاء را ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر برای جهان اسلام دانست و تعهد به ادامه راهش را تکرار کرد و در عمل نیز بعد از مرگ آنها به سوختاندن کابل، قتل هموطنان و ویرانی وطن صادقانه عمل کرد تا روح خبیث او را شاد سازد.

گلبدین سرکرده تنظیم اسلامی در رقابت با ربانی، مخاطبین پیام خود را وسیعتر ساخت و بر علاوه رئیس جمهور، وزرای اعلی صوبه‌های چهارگانه، لوی درستیز و وزیر خارجه پاکستان را نیز شامل نمود. گلبدین وی را شخص مؤمن، دلاور، مدبر و متین و حامی جهاد تعریف

و نبودنش را ضایعه بزرگ برای افغانستان، پاکستان و جهان اسلام دانست.

پیرسید احمد گیلانی نیز از قافله عقب نماند، اما برعکس ربانی و گلبدین پیامش کوتاه بود.

علت عدم ذکر نام جنرال اختر در این پیام و پیام‌های سایر تنظیم‌های جهادی واضح است؛ اینها هیچگاه اعتراف نکرده و نخواهند کرد که وسیله در دست دستگاه استخباراتی جنایتکار آی اس آی بوده و هستند و بدستور، رهنمایی و حمایه آن به صدها هزار افغان را کشتند، معلول کردند و همه تأسیسات عام المنفعه را هدف قرار دادند و ویران کردند.

برای آگاهی بهتر و بیشتر هموطنان در مورد ماهیت تنظیم‌های جهادی ساخت پاکستان، در ادامه پیام‌های تنظیم‌های جهادی در مورد کشته شدن دو قاتل افغان‌ها و ویرانگران وطن ما ضمیمه گردیده است. قاسم آسمایی

پیام جمعیت اسلامی

«حادثه دردناک شهادت مرحوم جنرال ضیاء الحق که در اثر سانحه هوایی سقوط طیاره شان صورت گرفت مایه تأثر عمیق من و همه ملت افغانستان گردید. حقا که شهادت او ضایعه ایست بزرگ و جبران ناپذیر، جهان اسلام با شهادت او فرمان روای مؤمن، ارجمند و دلسوزی را از دست داد که زندگی

خویش را یکسره برای خدمت به اسلام و مسلمانان وقف کرده بود، او بعنوان یک

سپاهی جراتمند در برابر دشمنان اسلام با

شجاعت و ایثارگری بی نظیری مقاومت می کرد

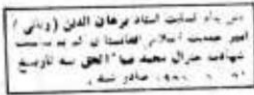
برای سربلندی اسلام و مسلمانان می اندیشید،

شب و روز کار می نمود، سنگر نشینان

افغانستان در سنگرهای فخر آفرین شان و مهاجرین آواره در اردوگاه هایشان عمیقاً به او احترام و ارادت داشتند.

گرچه با شهادت او خلای بزرگی در جهان اسلام بمیان آمده، اما آرمان این ابر مرد تاریخ هرگز فراموش نمی شود، روحش شاد و راهش ادامه دارد.

برهان الدین ربانی، امیر جمعیت اسلامی افغانستان ۱۳۶۷/۵/۲۷»

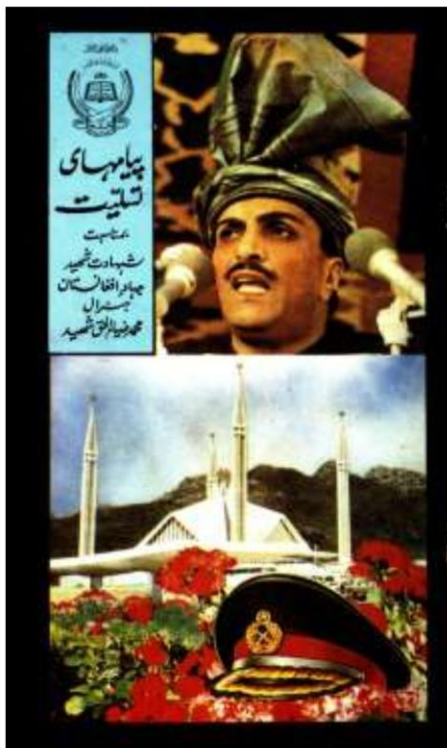


حادثه دردناک شهادت مرحوم جنرال ضیاء الحق که در اثر سانحه هوایی سقوط طیاره شان صورت گرفت مایه تأثر عمیق من و همه ملت افغانستان گردید. حقا که شهادت او ضایعه ایست بزرگ و جبران ناپذیر، جهان اسلام با شهادت او فرمان روای مؤمن، ارجمند و دلسوزی را از دست داد که زندگی خویش را یکسره برای خدمت به اسلام و مسلمانان وقف کرده بود، او بعنوان یک سپاهی جراتمند در برابر دشمنان اسلام با شجاعت و ایثارگری بی نظیری مقاومت می کرد برای سربلندی اسلام و مسلمانان می اندیشید، شب و روز کار می نمود، سنگر نشینان افغانستان در سنگرهای فخر آفرین شان و مهاجرین آواره در اردوگاه هایشان عمیقاً به او احترام و ارادت داشتند.

گرچه با شهادت او خلای بزرگی در جهان اسلام میان آمده و اما آرمان این ابر مرد تاریخ هرگز فراموش نمی شود، روحش شاد و راهش ادامه دارد.

برهان الدین ربانی
امیر جمعیت اسلامی افغانستان
۱۳۶۷ / ۵ / ۲۷

جمعیت اسلامی همچنان رسالهٔ حاوی هفده برگ را تحت عنوان «پیام های تسلیت به مناسبت شهادت شهید جهاد افغانستان جنرال محمد ضیاء الحق شهید» را نیز نشر نمود و در صفحه پنجم این رساله ایشان با اشاره به کارنامه های ملهم از عرش و سمای ضیاء الحق چنین آورده ذکر کردند:



«او می گفت مرا به عنوان یک تن از چریکان سنگر نشین افغانستان بدانید و چه بسا که دلم میخواد با مجاهدین یک جا برای سر بلندی اسلام برزیم. و سرانجام این سپاهی سرفروش اسلام در اثر یک توطئه خائنانه دشمنان اسلام در راه دفاع از اسلام و سر بلندی مسلمانان، نفاذ شریعت و جهاد افغانستان جام شهادت نوشید.»

روی جلد جزوه جمعیت اسلامی

پیام حزب اسلامی

ربنا افرغ علينا صبرا وتوفنا مسلمين

د ورور حکمتیار د هغه تعزیتی پیغام متن چی د محمد ضیاء الحق د شهادت به مناسبت ئی د هغه د کورنی، د پاکستان د جمهور رئیس غلام اسحق خان، د څلور صوبو د اعلی وزیرانو، د پاکستان د وسله والو قواؤو د لوی درستیز او ددی هیواد د بهرنیو چارو د وزیر صاحبزاده یعقوب خان په نوم د ۱۳۶۷ د زمري په ۲۷ صادر کړ.



د طياري د سقوط د دردناکی سانحی په وجه د افغان ولس په نمایندگه گی خپل عمیق تاثرات او خواشیني څرگندوم ، د پاکستان د جمهور رئیس مرحوم جنرال محمد ضیاء الحق شهادت د پاکستان ، افغانستان او ټول عالم اسلام لپاره یوه ستره غموونکی پېښه او ستره ضایعه ده، په خاصه توگه زموږ د منطقی د اوسنیو حساسو حالاتو په

ارتباط چی له هغو سره د مقابلي لپاره دمرحوم ضیاء الحق په شان یو مومن - زړور ، مدبر او متین شخصیت ته شدید او جدی ضرورت و . امید دی الله ج دا لویه ضایعه جبران کړی او د دوی له شهادت نه را پیدا شوی خالیگاه د ده په شان یوه صالح قیادت په راتلو ډکه او پاکستاني اولس او د دوی کورنی ته صبر ور په برخه کړی .

افغان مجاهدین ، مهاجرین او افغان ولس له پاکستاني ملت او ټول امت سره پدی غم کی برابر شریک دي . د مرحوم جنرال محمد ضیاء الحق

شجاعانه او مدبرانه موافق زموږ د افغان ولس د ازادۍ په جنگ کې لوبه برخه وه امید دی الله ج هغه زموږ د اسلامي جهاد د شهیدانو په صف کې ومنی .

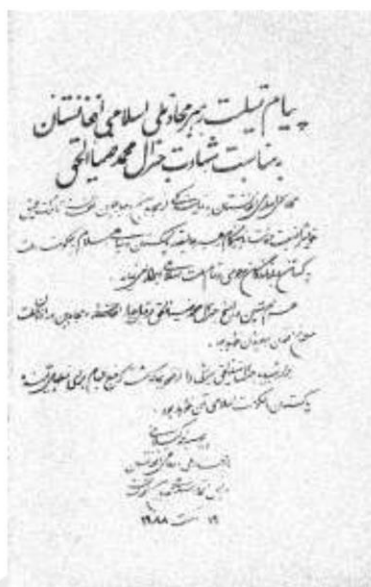


زما به هغه ورځ هيڅکله
 هيره نشی چی په يوه
 کنفرانس کې د مرحوم
 ضياء الحق سترگی د
 افغان مجاهدينو د قربانيو
 په يادولو سره اوښلنی
 شوی او افغان جهادنی د
 پاکستان او اسلامي امت د
 دفاع جنگ وگاڼه .

زه ټولو هغو نورو
 پاکستاني ورونو ته هم له
 الله ج د مغفرت غوښتنه
 کوم چی د همدی

غموونکی پيښی قربانيان دی، الله ج دی خپل وسيع رحمت د هغوی په حال شامل کړی . انالله و اناليه راجعون
 حکمت یار د حزب اسلامي افغانستان امير

پیام پیر سید احمد گیلانی نسبت کشته شدن ضیا الحق



محاذا اسلامی همچنان در رقابت با سایر تنظیم ها جزوه حاوی پیام ها نشر نمود. در این جزوه ضیا الحق شهید جهاد افغانستان دانسته شده و علاوه گردیده که: «در حمایت از مجاهدین جنرال ضیا الحق شهید بحیث سپاهی بزرگ اسلام و یک مرد مومن موقف روشن و اراده مصمم داشت. او هرگز در حمایت از جهاد افغانستان تزلزلی را در موقف خویش نشان نداد.»





گلبدین سرکرده حزب اسلامی با دگروال یوسف نویسنده کتاب



عبدالرسول سیاف سرکرده اتحاد اسلامی با دگروال یوسف نویسنده کتاب



یونس خالص سرکرده حزب اسلامی با دگروال یوسف نویسنده کتاب



پیرسید احمد گیلانی با دگروال یوسف نویسنده کتاب



دگروال یوسف با شماری از قوماندان های جهادی



«افغانستان باید ویران گردد تا پاکستان آباد گردد.»

کارتونهای از قلم عتیق شاهد



این کارتون بصورت اختصاصی برای این نشر
این کتاب ترسیم شده است



دشمنی پاکستان با تاریخ کشور، ویرانی بت‌های تاریخی بامیان



برش های از متن کتاب

جنرال اختر طراح جهاد افغان‌ها بود... او بود که ستراتیژی عمومی جهاد را طرح کرد و تحقق آنرا با چنان مهارت کنترل کرد که در نتیجه مجاهدین توانستند یک قدرت بزرگ را به زانو در آورند.

- کابل، برای جنرال اختر کلید ظفر شمرده می شد، افاده دلخواه او در مواقع صحبت با رهبران مجاهدین این بود که "کابل باید بسوزد."

- اختر همیشه پافشاری میکرد که آن عده قوماندانان مجاهدین که در اطراف کابل فعالیت داشتند باید الویت بیشتر در زمینه دریافت تعلیمات به سلاح سنگین کسب میکردند. به این منظور راکت اندازهای ۱۰۷ میلی متری ساخت چین برای همین منظور به کار گرفته شد؛ ... تکتیک های ما توجه بیشتر برای تربیت قوماندانان برای فیرراکت بود. تا آنها معلومات کافی در مورد اهداف در شهر، اكمال تسلیحات و سپردن وظایف شان داشته باشند

- در این کار هدف آن بود تا فشار بالای کابل در تمام سال حفظ گردد. ... سبوتاز و ترور علیه تأسیسات و افراد سازمان داده میشد. کابل در مرکز ستراتیژی اختر قرار داشت.

- از ۱۹۸۰-۱۹۸۷ گروه های ارتش پاکستان متشکل از افراد (ISI) وارد افغانستان شده تا مجاهدین را در عملیات شان رهبری و کمک نمایند.

- ... رهبران ... در حالیکه حاضر نبودند مشکلات شانرا با همدیگر در میان بگذارند، به اختر مراجعه میکردند تا باشد حل مطلب کرده باشند.

- اختر علاقه خاصی به سیاف، خالص، گلبدین و پیرافندی داشت و همواره با خالص شوخی میکرد.

انتشارات راه پرچم

<http://rahparcham1.org/>